و جهی دیگر از ایشان در هر چیز سکها کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند این نیز مکابره و نامعقول
است و با ایشان بحث و مناظره پس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که باید سوخت اگر بحقیقت آتش
و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر سوختند و دم نزدند فهو المراد **و العالم حادث** هر چه ماسوای
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود و نبود با وی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه این
چنین باشد قدیم نبود چه هر چه قدیم بود متغیر نشود و دایم بر یک نهج باشد و ان بذات و صفات حق است که
تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه **هو قابل للفناء** عالم بعد از وجودش
فانی و نابود شدنی است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه پس لا بد که بهشت و دوزخ و امثال آنکه
خبر بدوام آنها ورود یافته است غیر فانی نشوند اگرچه مقدار لمحه باشد بعد از ان باقی مانند فنا پذیر نشوند **و له**
صانع عالم را پروردگاری است که از عدم بوجودش آورده چون عالم حادث است یعنی حادث آنکه
نبود و بعد از ان شد و هر چه اینچنین بود او را کسی باید که از نابود بود آورده چه اگر از خود بود همیشه بودی
و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم پروردگار عالم قدیم باید که اگر حادث بود
از جمله عالم بود نه پروردگار عالم **واجب الوجود** یعنی وجود وی از ذات خود بود نه از غیر والا محتاج بغیر
بود و هر چه چنین بود خدائی نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است یعنی خود بخود و چه و شبهه البته باید
که منتهی بسلسله موجودات بکذاتی بود که از خود باشد والا بچنین تا الی نهایت رسد و این معقول نباشد
واحد انما الله اله واحد و بحقیقت ایجاد عالم و انتظام وی جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید
حی عالم قادر یعنی پروردگار عالم زنده است دانا و توانا و مختار هر چه کند باراده و اختیار کند نه بجبر
و اضطرار زیرا که بیدا کنی این چنین عالمی عجیب غریب متقن و محکم بی این صفات نیاید و صورت نه بندد و از مرده
و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات در مخلوقات وی پیدا است اگر در وی نبود از کجا پیدا
شد **متکلم سمیع بصیر** گویا است و شنوا و بینا است چه گنگ و کر و کور ناقص بود و ناقص خدائی را نشاید
و قرآن مجید بدان ناطق است و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهی را بقیاس عقل در نتوان
یافت الا آنکه حق سبحانه تعالی بمونه از ان در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات وی تعالی و یقینی
بیجی از وجوه لی نبرد الا که حقیقت صفات آدمی بر صفات وی نماند **صفاته قدیمة باقیة**

صفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه ذات وی و لا یقوم بذاته حوادث ذات خداوند تعالی
محل حوادث نبود و هر چه از کمالات حقیقیه اوراست از ازل ثابت است چه محل حوادث حادث بود و قدیم
محل حوادث نگردد لیس بجسم و لا جوهر و لا عرض و لا مصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا
فی مکان و لا فی زمان پروردگار عالم جسم و جوهر نیست یعنی تن نیست و عرض نیست یعنی از جنس صفتها
که در تن است مثل سیاهی و سفیدی و مصور نیست که او را صورتی و شکلی باشد و مرکب نیست که پاره پاره بهم
پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود نیست که حدی و نهایتی داشته باشد و در جهت نیست
یعنی بالا و پایان و پس و پیش و چپ و راست و در جائی نیست و در زمانی نه چه اینها همه از صفات عالم
است و پروردگار عالم بصفات عالم نبود و مراد بآنکه در زمان نیست آنست که زمان شامل و محیط او نیست
و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زمان نبود وی بود و حالا نیز که زمان هست وی موجود
است بی تغیری در زمان نیست با زمان است لا مثل له و لا شبه و لا ضد و لا ند و لا ظهیر و لا معین
وی را جل جلاله در ذات و صفات مانندی نیست و نه ضدی و نه ندی که بخلاف او در صفات مختلف باشد گویند
و نه از یکی تن نه ظهیر و معین که مددگار وی بود و لا یتحد بغیره و لا یحل فیه پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود
و در غیر خود در نیاید چه یکی شدن دو چیز محالست و دو ولی تیکی منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات
اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا نه سبب حلول و اتحاد باطل
گردد متصف بجمیع صفات الکمال منزه عن سمات النقص و الزوال حاصل جمله سخن اینست
که هر چه از جنس بقا و کمالست او را ثابت است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی شانه
و هو مرئی للمؤمنین یوم القیامة اعتقاد باید کرد که خدای تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن
نماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر میفرماید
که زود باشد که ببینید پروردگار خود را روز قیامت بی شک و شبهه چنانچه می بینید ماه شب چهارده را مقصود
تشبیه رویت برویت است نه مرئی بمرئی و دیدار حق تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود و نظر بر
قوت بصیرت بود چنانچه امروز بدیده دل بینند فردا بچشم سر نگرند و بالجمله امروز او را بی کیف میدانند فردا او را
بی کیف ببینند عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر شود و آنچه غیب است
شهادت گردد و چون شارع خبر داده است اعتقاد آن واجب بود و کیفیت آن را جز خدا کسی نداند

و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملایکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام را در تمام عمر
یکبار بیش نبود و جن را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود تحقیق کرده است که این سخن
صحیح نیست زیرا که شیخ ابو الحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است
که ملایکه را در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تنصیص نموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه
متاخرین نیز ذکر کرده اند اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشان را
ثواب نبود و در بهشت نروند غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند
و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگرچه هر روز و هر جمعه
نبود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید
در دنیا که ایام بار عام و تجلی تام باشد دیدار بود و چنانکه خواص مومنان را صبح و شام و عموم ایشان را در روزهای جمعه
چنانچه احادیث در همین ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است که گفتم من و توفیق از خداست که
که نساء در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملایکه و جن پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این
کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملایکه را نبود اگر دلیلی برین بگذرد فلا محذور و مضایقه ولیکن اخراج نساء
جایز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه صدیقه و دیگر نساء اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و مریم و آسیه که سیدات نساء عالم اند و کامل تر و عارف تر اند از بسیاری از مردان از دیدار
حق تعالی ممنوع و محجوب شده باشند یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنات
که در احادیث توقیت ایشان با عیاد واقع شده است مخصوص سازند و مستثنی دارند صورت دارد چنانکه سیوطی
خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخن ضعیف است چه در آنجا نفی
حجاب نبود چنانکه در دنیا و ورود صیغه جمع مذکر در یا ایها المومنین و انکم سترون ربکم بطریق تغلیب شایع است
والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است اما در موقف مخصوص
بکسی نبود بلکه کافران و منافقان را نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن محجوب شوند تا حسرت
و عذاب زیاده بود والله اعلم و در رویت حق سبحانه در منام نیز خلافست و صحیح جواز است و از سلف
نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقولست که گفت رب العزت را در خواب دیدم و پرسیدم که یا رب افضل عبادات
و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید و از امام اعظم نقلست که صد بار رب العزت را بخواب دیده

و ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوهٔ علمای تعبیر خوابست آورده که هر که پروردگار تعالی را در خواب ببیند
در بهشت در آید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهدهٔ قلبی است نه رویت بصری
و اگر به بصر بیند مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگرست و مثال دیگر
مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلا عقل را با آفتاب در جمیع
صفات مثل نیست با وجود آن آفتاب را مثال عقل می آرند بمناسبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور
آفتاب است انکشاف معقولات بعقل بود و اینقدر از مناسبت در مثال بودن کفایت کند و چنانکه
بادشاه را تمثیل با آفتاب کنند و وزیر را با ماه کنند اگر کسی آفتاب را در خواب ببیند تعبیرش آن بود که
بادشاه را دریابد و اگر ماه را ببیند تعبیرش دریافت وزیر باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح و وی تعالی منزه است که مصباح و زجاجه و مشکوة و شجره و زیت مثل وی بود و قرآن را
بحبل تمثیل کرده و شک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از وست عالم منام عالم مثال است
و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز هم برین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسایل امام
حجة الاسلام باید طلبید والله الموفق و در جواز رویت وی سبحانه تعالی در دنیا ببصر در بیداری دو قولست
و استاد ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است این سخن در جواز و امکان
اوست ولیکن عدم وقوع و تحقق آن مر غیر آنحضرت را در شب معراج متفق علیه است و اجماع جمیع فقها
و متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا را حاصل نیست در تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم که ادعای
آن کرده باشد و از هیچ یکی آن بصحت نرسیده مگر طایفهٔ مجاهیل که ایشان را کسی نشناسد و مشایخ اتفاق دارند
بر تضلیل مدعی آن و تکذیب ایشان و گفته که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است هر که این دعوی کند حقیقت
خدا را نشناخته باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف گفته و ما ... کسی معتبر نقل آن بصحت نرسیده
تا تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الهی بچشم مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غیر مسلم
است و اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید هر که گوید که من خدا را عیانا در دنیا می بینم و مشافهه با وی
کلام میکنم کافر گردد و در عقیده منظومه میگوید ومن قال فی الدنیا یراه بعینه * فذلک زندیق طغی و تمردا *
و خالف کتب الله والرسل کلها * وزاغ عن الشرع الشریف و بعدا * و ذلک ممن مال فیه آثما و جری
وجهه یوم القیمة اسودا * نسال الله العافیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خالق جمیع الاشیا

پیدا کننده همه چیزها اوست از آسمان و زمین و میان آنها ذات و فعل ایشان همه بخلق و قدرت اوست ومدبرها

ومقدرها تدبیر کننده جمیع امور و تقدیر کننده جمیع اشیا اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور

و اتقان در ایجاد آنها و تقدیر ایجاد اشیا بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شر و نفع و ضرر و حسن و قبح

از همه بتقدیر و قدر اوست **وعالم بجمیع المعلومات** و داناست بهمه معلومات جزوی و کلی و هیچ

ذره از ذرات از علم وی بیرون نرود و از وی غایب نبود وهو بکل شیء علیم **ولا یجب علیه شیء**

هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانه واجب لازم نبود از لطف و قهر و ثواب و عقاب بلکه

کردگار آنچه کند که خود خواهد * حکم بر کردگار نتوان کرد * ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل

او و وی تعالی در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم و هیچکس را بر وی حقی و استحقاقی

الا آنکه وی خبر داده است که مطیعان را ثواب دهم و عاصیان را عقاب کنم این چنین خواهد بود که وی گفته است

لیکن بر وی واجب نیست واگر فرضا خلاف آن کند دیگری را مجال نه که گوید چرا چنین کردی **ولا غرض**

لفعله کارهای پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود و با وجود آن در هر کار او را

حکمتهاست و دیگری را بحقیقت دریافت آن راه نبود و نخواهد در حکمت راجع بخلق است و در ابداع احتیاج نه

وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان نسبت بذات وی تعالی یکسان است ولیکن وی بمقتضای جود

حقیقی و اراده ذات خود میکند هرچه میخواهد و حال آنکه رعایت حکمت و مصلحت نیز بر وی لازم و واجب نیست جل جلاله

و عظم سلطانه **ولا حاکم سواه** حکم حکم اوست و بحکم وی فعل واجب و حرام و حسن و قبیح و سبب ثواب و عقاب

گردد و فعل حسن آنکه وی بدان امر کرده و قبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن و قبیح راجع بامر و نهی شارع باشد

عقل را در اینجا دخلی نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب

پس شاهق جبل یعنی آنکه بوی دعوت شرع نرسیده و در کوهستان پیدا شده و همانجا از عالم رفته و با مردم

اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد الا بجهت ایمان و توحید نزد بعضی مشایخ گویند این قدر معرفت

که عالم را صانعی است و صانع عالم یکی است و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف نبود و عقل بنظر

بتغیر عالم و انتظام وی حکم بدان کند و هم بحکم عقل واجب گردد و بنص قرآن مجید که فرموده است وما کنا

معذبین حتی نبعث رسولا حجت بر قدر آن است مقرر باید که تا عذاب کنند تا بفرستیم هیچکس را تا اول

پیغمبر مستقیم که دعوت کنند تا چون قبول دعوت نکنند و بگفته وی نروند و مخالفت ورزند مستحق عذاب

كرده اند و قول بأنه مراد به رسول الله در بيجا غفلت از نهايات است شيخ كمال الدين ابن الهمام كه از محققين حنفيه
است گفته كه مختار مذهب اول است و ابو اليسر بزدوي نيز بر آنست و از ابو حنيفه نيز روايت كرده اند فالحسن
ما حسنه الشرع والقبيح ما قبحه الشرع پس لازم آيد كه فعل حسن و كار نيك همانست كه شرع
بدان امر كرده و فعل قبيح و كار بد همان كه شرع از آن نهي فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبيح
حسن و قبيح بآن معني كه سبب ثواب و عقاب آخرت گردد اين را عقل در نتوان يافت والا تعلق مدح و ذم بفعل
بمعنى عدل و ظلم و بودن وي صفت كمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن نيست والله
ملائكته اعتقاد بايد كرد كه خداي تعالي را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطيفه نورانيه اند كه بهر شكل كه خواهند
برآيند و حقيقة شان همان ارواح مجرده است و ابدان نسبت بايشان حكم لباس دارد و ايشان را توالد
و تناسل نبود و ذكورت و انوثت نه فرشتگان بر آسمان اند و بر زمين و با هر جزوي از اجزاي عالم فرشته موكل
است كه مربي و مدبر و حافظ اوست خصوصا با آدمي زاد چندين فرشته موكل اند بعضي بكتابت اعمال و بعضي بحمايت
محافظت وي از شياطين جن و انس و در عالم علوي و سفلي هيچ مكاني نيست كه معمور بملائكه نبود و در حديث
آمده است كه خلق ده جزو اند نه جزو از آن ملائكه اند و يك جزو باقي خلائق الحديث ذوا اجنحة مثنى
وثلاث ورباع در قرآن مجيد فرشتگان را بازوها ثابت كرده لاجرم اعتقاد بدان بايد كرد و حقيقت مراد از آن
مفوض بعلم وي تعالي شانه داشت يا تاويل بقواي ملكي كرد چنانكه حكم متشابهات قراني است والله اعلم
و ماناكه مراد بعدد مذكور تعدد جهت است نه حصر در حديث آمده است كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم در شب معراج جبرئيل
عليه السلام را ششصد جناح ديده منهم جبرئيل از جمله فرشتگان چهار فرشته مقرب تر اند كه عظائم امور عالم
و عظائم مهام ملك و ملكوت بايشان مفوض است جبرئيل است كه القاي علوم و تبليغ وحي بانبيا عليهم السلام مفوض
بدوست و ميكائيل كه تعيين ارزاق مخلوقات و مقادير آن بدست اوست و اسرافيل كه نفخ صور براي صعق
و بعث و نشور متعلق باوست و عزرائيل كه بر قبض ارواح عالميان مسلط است و اكثر برآنند كه جبرئيل افضل است
از تمامي ملائكه و بعضي گويند كه اين چهار فرشته در فضل متساوي اند و غير ايشان فرشتگان ديگر نيز مقرب و عظيم اند
هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجسام ايشان بحدي كه مسافت ميان نرمه گوش و سر دوش ايشان
دويست ساله راه و در روايتي هفتصد ساله راه است كذا في الحديث ولكل واحد منهم مقام معلوم
هر يكي از اين فرشتگان را در بارگاه خداوندي جائي معين و در خدمات حضرت و معرفت تعالي معلوم و مرتبه

خاص است که تجاوز و ترقی از آن نکنند و بهر کمالی که لایق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق بتحصیل کمال و اخراج از قوت بفعل نبود چه شوق بر مفقود و غیر حاصل بود و این سبب بود آنرا که گویند که در ملایکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت مبدا نباشد **لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون** صفت فرشتگان اینست که بی فرمایی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نه ورزند و براه مخالفت وی نروند هرچه فرمایند همان کنند و ابلیس که بیفرمانی کرد در حقیقت از ملایکه نبود و جنی بود در طاعت و عبادت بصفت ملایکه برآمد بود و جن در خلقت شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرده و نزد بعضی ملایکه و جن در خلقت قریب یکدیگر اند چنانکه نار نوری وارد و خاکی اگر دخانش نبود نور ماند و ... **و له کتب انزلها علی رسله** حق سبحانه و تعالی را کتابها است که بر بعضی پیغمبران فرستاده و دیگران از ایشان متابعت آن فرموده و مجموعه عدد کتب سماوی یکصد و چهار است و ... بر چهار ... اعظم و اشهر است منها **التوریة** ... از آن کتابهای آسمانی توریة ... [illegible] ... انبیای بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند **و الزبور** ... دیگر ... [illegible] ... السلام ... **و الانجیل** بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الهیات ... احکام ... احوال حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب ... است ... و ... انبیای سابق صلواة الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل ... **و القرآن العظیم** و زبده و خلاصه جمیع کتب سماوی قران مجید و فرقان عظیم است که بر ... انبیا علیه من الصلوة افضلها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاص با وست که در کتب دیگر نبوده است اگرچه توریت در ضخامت و عظمت بحدی بوده که حفظ آن جز پیغمبر را میسر نشود و لیکن قران مجید با وجود اعجاز و اختصار اعظم و اکمل تمامه کتب است **ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین** و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند اگرچه بوجوه دیگر بعضی از ایشان افضل اند از بعضی چنانچه انبیا **لا نفرق بین احد من رسله** و باوجود آن **تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و اسماءه توقیفیة** نامهای خداوند عز شانه توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرع او را جز بنامی که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر حق تعالی و هر چند که در معنی اکمل بود و آن نام که در شرع آمده است مثلا او را شافی گویند و طبیب و جواد

خوانده شد کسی را عالم گویند نه عاقل و منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که جز والی را نرسد و سخن
دران اسماست که ماخوذ اند از صفات و افعال الا در اسمای اعلام که در لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
بزبان کافران است نباید خواند که در انجا بیم کفر بود و باید دانست که اسمای الهی منحصر درین نود و نه اسم نیست
او را اسماییست که ملکی را نه و انبیاء را دانانیده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه نبود و بر لسان شرع نیز منتشر
ازان آمده و لیکن شهرت این اسما بجهت خاصیتی مخصوص است که دران نهاده اند بمقتضای حدیث ان لله تسعة
و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة و ان مشهور است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار
اسب است که هر که ازیشان در جوید سه گاردی شوند در هر جا که روند آنجا فتح کنند آنجا لازم نیاید که او را غیر ازین هزار
دیگر سوار و سوار بسیار و بیشمار نداشته باشد هزاران ازان میان باین صفت که یاد کرده آمد لا بد احصا و ذکر این نود و نه
نام الهی را خاصیتی در آمدن بهشت باشد که مخصوص باینهاست والله اعلم وهو خالق لا
فعال للعباد فالكفر والمعصية بارادته وتقديره لا برضاه چون ثابت شد که خالق همه
اشیا اوست تعالی و تقدس پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشد که آن نیز داخل اشیاست عموما
و بخصوص نیز فرموده والله خلقكم وما تعملون شما و اعمال شما همه مخلوق الهی است جل شانه و عظم
برهانه پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان که از بندگان روی دهد همه بارادت و مشیت و حکم و تقدیر او حاصل
گردد و لیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت نا راضی چنانچه فرموده
ولا يرضى لعباده الكفر خواستن و پیدا کردن دیگر است و راضی بودن دیگر و شما باید دانست که اگر کسی
و خبر دهد که کفر و عبادت باشد امر کند و نخواهد که بوقوع آید از جهت حکمتی که جز وی تعالی کس نداند و مثال آن برای کشف
ارادت از امر چنان مینمایند اگر خواجه خواهد که اثبات و اظهار عصیان بنده خود کند و او را بکاری فرماید و نخواهد
که بنده آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد و از تحقیق فائده و حکمت امر و نهی اظهار حقیقت بندگان
و ابرائیکه چون حال ازیست تا پیدا گردد که مطیع کیست و عاصی کیست والله اعلم بحقیقة الحال وللعباد افعال
اختيارية يثابون بها ويعاقبون عليها و با وجود آنکه همه بارادت و تقدیر الهی است بنده
فاعل مختار است و وی را در کارها قدرت اختیاری داده اند افعال که از وی صادر شود بجبر و اضطرار
نبود و ثواب و عقاب بظاهر مترتب برین اختیار است که وی دارد اول باید که معنی جبر و اختیار دانسته
تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که جهت آنکه صدور افعال از آدمی بر دو نوع باشد یکی آنکه جبری تصور کند

پس اگر آن چیز مطلوب و ملایم طبع اوست از باطن نوعی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و برای آن شهوت بجانب وی حرکت کند و اگر مخالف و منافی طبع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز در دل وی افتد و از وی حرکت کند بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت بفعل و ترک آن برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه در مرتبه تصور کند که قوت قریبه بفعل در آید یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعل را که بر این حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و ابتغا شوق و خواهش در آنجا نباشد حرکت صادر گردد بی خواهش چنانکه حرکت مرتعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند اگر مراد از اختیار در اینجا همین معنی است که گفته آمد پس انکار آن حکم آن وارد که کسی گوید آدمی اختیار ندارد و مجبور است و آفرینش آدمی بر اختیار واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند کسی گوید که همه حرکات آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار هیچ عاقلی قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شمول و احاطه علم و ارادت ازلی و قضا و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آن را نکند یا نه زیرا که خدای تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که بوجود آید خواه بی اختیار چنانکه در حرکت اضطراری و خواه باختیار که فعل اختیاری است پس او را اختیار کردن بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد و نیز آدمی را اگرچه در فعل اختیار هست لیکن در مبادی آن اختیار مانند دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست انبعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب پس اختیار او نباشد اما این اختیار او را واجب لازم گردد و وجوب لزوم منافی اختیار است پس آدمی اختیار دارد و لیکن در اختیار خود اختیاری ندارد همان سخن آید که گفته اند مختار فی فعله و مجبور فی اختیاره چه عبارتی دیگر اختیار بالصورة و جبر بالمعنی و حقیقت این یعنی مسئله قضا و قدر یا قول باختیار بنده مقام حیرت و اعتراف بعجز و سکوت و مرجع و مآل کلام ایشان و در این مقام باین آیت است و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون منتهی شود و در این موقف نباید ایستاد که در ورای آن سری عالی است حضرت امام جعفر صادق که استاد اهل طریقت و قدوهٔ اهل حقیقت است میفرماید که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین فرمود و حقیقت کار امری متوسط است میان جبر و قدر جبر مذهب جبریه است که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر مذهب قدریه است که گویند همه اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است افعال و مخلوق اوست پس میفرماید که این هر دو مذهب باطل است و افراط و تفریط است

مذهب حق متوسط است میان این و آن ولیکن بعقل دریافت این امر متوسط حیران و سرگردان است
و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد که خواهند معتقدات را بعقل ثابت کنند
و با چیزی که بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نشود تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما
ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و قرآنست که ناطق است باینکه همه بقدرت و ارادت
اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود
بر خود ظلم کردند وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و فرمود والله خلقکم وما
تعملون و درین آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل با ایشان پس ناچار ما را ایمان باید آورد
که هر دو حق است و اعتقاد کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگرچه بکنه آن نرسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی
فرع اختیار است پس قایل شدن بآن ضروریست تا ارسال رسل و قصد و تکلیف شارع معلوم شده و مسئله اختیار نیز از دین
چون ضروری از شرع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدال چیست بیان هر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر متوسط لازم
آمد و فی الحقیقت خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت است و هیچ علم و فهم حقیقت بر تحقیق آن
موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست اعملوا فکل میسر لما خلق له اگر چه از سید
خیر شارع تردد و خلجانی در باطن هست ایمان بدان باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هرچه از شارع
بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف به حکم عقل خود داشتی پس حقیقت ایمان بجا آورده نبودی و اثبات
این مسئله اول همین مسلک می بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود ولیکن طبیعت ظلم انسانی
است چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگاه دارد و براه راست راه نماید والله یضل من یشاء و یهدی
من یشاء پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعالی هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد
براه راست برد هر که را وی گمراه کند هیچکس براه راست نتواند آورد و هر که را براه راست آرد کسی نتواند گمراه
کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نسبت
ضلالت بشیطان و اصنام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد کرد و بتحقیق هدایت دو معنی
دارد راه راست نمودن و براه راست بردن و بمقصود رسانیدن یعنی دوم مخصوص بجناب کبریا الهی
است از دیگر نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن را و رسول را نیز ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکنند و راه
راست مینمایند ولیکن براه راست بردن و بمقصود رسانیدن از خداست پس انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی

هر دو را

و هر دو راست آمد پیغمبر را سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت همه از خداست
والله الهادی و منه التوفیق **وعذاب القبر للکافر والفاسق وتنعیم اهل الطاعة فی القبر بما**
یعلمه الله ویریده وسؤال منکر ونکیر حق یعنی از اعتقادات اهل سنت و جماعت عذاب
قبر است و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق اندر
عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و چنانچه خواهد و منکر و نکیر
دو فرشته اند عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی
سوال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الهی جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و چون نوعروس
در خواب راحت رود و قبر در حق وی روضه از ریاض جنت بود اگر نگفت در محنت و عذاب بود و قبر بروی
کوهی از کوههای دوزخ بود آیات و حدیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت
آن مفوض بعلم الهی جل شانه داشت خواه باعاده حیات یا مقابله روح یا بغیر آن بوجهی از وجوه که فساد در
مطلق داند و خواهد و بحقیقت نزد اهل سنت جماعت میت شرط ادراک میت و بعضی علما گفته اند که منکر
و نکیر دو فرشتگان گناهگاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و بشیر نام بود و این سخن خالی
از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکه سوال جماعه کثیر باشند بعضی را
منکر نام و بعضی را نکیر نام بر هر میتی دو شخص از ان جماعه مبعوث شوند چنانکه در کتابت اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و
تواند که دو شخص باشند که در امکنه متعدده در زمان واحد متمثل می شده باشند والله اعلم و صاحب خلاصه بزازیه
در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال العبد از مدفون کردن میت است بلکه بعد از غیبوبت مردم و چون
میت را در تابوتی نهند به نیت نقل وی بمکانی دیگر سوال نگردد و اگر درنده خورده است هم در شکم
او سوال شود انتهی و اصح آنست که انبیا را سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال امت بود بطریق تشریف
و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر برآنند که سوال شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال تلقین ایشان
کنند و بگویند که بگو الله ربی و دینی الاسلام و نبیی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی را در مهد
کرد و در اطفال مشرکین امام ابو حنیفه توقف کرده اند و بعضی بر آنند که در نار باشند و بعضی گویند که در بهشت خدمه
و محمد بن الحسن گوید که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را بی گناه عذاب نکند و جن را نیز سوال بود از جهت عموم
ادله و امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران ایشان بالاتفاق معذب باشند

و ابن عبد البر گوید که کافر را نیز سؤال بود و در سابقه سؤال عذاب نشنیده و منافق را سؤال بود و بعضی
از شارحین گفته‌اند که احادیث باستثنای شهید و مرابط فی سبیل الله و آنکه روز جمعه یا شب وی بمیرد و آنکه
هر شب سوره ملک خوانده و آنکه بعلت استسقا یا اسهال مرده ورود یافته است و حدیث جمعه ضعیف است
در ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده که سؤال قبر از خصائص این امت عظمی است و گفته‌اند حکمت در تعجیل
عذاب ایشان در برزخ تمحیص ذنوب است تا روز قیامت پاک از جمیع گناهان برخیزند و در شرح عقیده طحاوی
نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است والله اعلم و دیگر آنکه در احادیث آمده است که در قبر یا صیحه
مقتدا کژدم و مار و اگر یکی از اینها دم زند تا مدت دنیا در بستان آن نسوزد و بحقیقت آن مار و کژدم همه صورتهای
صفات ذمیمه و افعال قبیحه و تعلقات نفسانیه است که در آن عالم مار و کژدم متمثل ساخته‌اند و در گزیدن و ایذای ایشان گرفت
است یا بجهت اطلاع شارع بر عدد و حصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که مخبر
صادق بدان خبر داده است دو طریقت یکی آنکه وجود مار و کژدم و گزیدن ایشان میت را در واقع
است و در خارج موجود است ولیکن آن را بچشم سر نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هرکس
نتواند کرد کسی میکند که از آن عالم رسیده چنانچه انبیا و بعضی اولیا آنحضرت جبرئیل را میدید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میدید و هیچکس غیر آنحضرت او را نمیدید الا ماشاء الله و این دیدن و نمودن بخلق و قدرت الهی است خواه
اجسام بود یا ارواح اگر کسی در پیش یکی نابینا در دیده کشاده بود و خدا اش ننماید نتواند دید و اگر بنماید
را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در اینجاست و طریق اولی آنکه اعتقاد کنند که دیدن
این مار و کژدم بر مثال دیدن در خواب است که مار و کژدم و گزیدن ایشان و متالم شدن نایم نسبت بوی
موجود و واقع است اگرچه در خارج نبود و اگرچه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این اضعف الایمان است
والاول احکم و اسلم والله الموفق **والبعث حق** برانگیختن پروردگار تعالی مردگان را از گور و زنده
گردانیدن خلایق بار دیگر حق است نامه قرآن و احادیث بدان ناطق اند و مدار اعتقاد دین مسلمانی
برین مسئله است و کسی که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرد و از کتم عدم بوجود آورد بار دیگر نیز قادر
است که پیدا کند وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه و بحقیقت تخم آدمی
زاده که منشأ انبعاث و نشو و نمای او شود باقی دارند و آن را عجب الذنب گویند و در زمین پنهانش کنند
چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بروید آدمیان نیز بروید و در احادیث آمده است که بارانی

از آسمان بارد پس موتی از زمین بر آیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهایم و طیور و حشرات نیز مبعوث
شوند تا حکم مطلق قصاص میان شان از یکدیگر گیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص
خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسفند شاخدار که گوسفند بی شاخ را زده است بلکه مورچه را از مورچه که
بناحق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این بی تکلیف و تمیز اختصاص ندارد بعضی علما گفته اند که طفل
را از طفل هم قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را که ماکول
شده اند خاک بهشت گردانند موجود و بعث و نشو بنفخ صور شود و نفخ صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان اهل
زمین هولی و دهشتی پیدا آید خوفی و وحشتی راه یابد که جمعیت و جمعیت از ایشان رخت بر بندد و تمامه جانداران
بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله
و نیز فرموده و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله دوم برای بعث
اموات از قبور باشد که بدان مردها از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکه متصل همین آیت میفرماید ثم نفخ
فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و جای دیگر فرموده و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون و فاصله میان هر دو نفخه چهل سال باشد و بهم من فی السموات و من فی
الارض معلوم شد که اثر این فزع و صعق شامل حال تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه
و استثنا الا من شاء الله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزنه و حمله عرش و شهدا را اراده
نموده اند و گاهی نفخ احیا را قیامت گویند و گاهی قیامت گویند و زمان ممتد اراده کنند از ابتدای اماتت تا
دخول جنت همه را قیامت گویند و بتحقیقت اگر بنظر اعتبار در نگرند هر روز این احوال بر مردم میگذرد و مردم
هنوز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شارع در خیزان در شکفت شام که در آید فزعی و هولی و خوفی
و وحشتی بمردم و تمامه جانوران راه یابد و همه در جاهای خود و آشیانها در آیند و در کنجها در خزند و چون شب شد
بخواب روند گویا بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفخه اولی ظاهر شد ناگاه صبح در دمد و همه بی اختیار بیدار شوند
و برخیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخه بعث و نشور بظهور آید فسبحان القادر یحیی و یمیت و الیه النشور والوزن
حق سنجیدن و بر کشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگر چه علم وی تعالی بهمه محیط است لیکن
در ضمن آن حکمتهای است تا بندگان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر که جز از وی کس نداند
و کیفیت میزان مفوض بعلم او سبحانه تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق آنست که میزان

حقیقی است و او را دو کفه است و لسان محسوس و شاهین و هر کفه مقدار آسمان و زمین از سلمان رضی الله تعالی
عنه روایت کرده اند اگر در یک پله وی آسمان و زمین و هر چه در زمین و آسمان است بنهند بگنجد و کفه حسنات
از جانب یمین عرش مقابل جنت بپاید و کفه سیئات از یسار عرش مقابل نار و بعضی گویند مراد از میزان حجت است
که بوی قدر اعمال معلوم شود و بهر کیفیت که باشد مراد و معنی عدل است و میزان تمثیلی است از برای آن و اینها
همه تاویل است و اصل همانست که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند و بجیدگری عقل اند جائز دانند و میزان
یا مثل است و حق تعالی قادر است که اینها را شکل اجسام گرداند حسنات را اجسام نورانیه کند و سیئات ظلمانیه
یا صحایف اعمال که در اینجاست خفت و ثقل حوادث فرماید و حدیث بطاقه دلالت برین دارد و بطاقه
کاغذ پاره را گویند که بر وی رقم متاع نویسند و مراد اینجا آنست که چون کفه حسنات یکی سبک آید
در کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند و بدان راجح آید یا اصحاب اعمال
و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف عمال آن جمیعا قائل بدان شده اند و جمیع
موازین در قول وی سبحانه تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیامة یا باعتبار تعدد آن
باشد تا هر امت را یا هر بندگان را یا هر نوع عمل را میزانی باشد یا باعتبار تعدد اوزان بود و یا از جهت کثرت
اجزا و عظمت و هیبت بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعت نباشد از جهت اظهار
شرف و تعظیم یا افشای معصیت و تفضیح باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود و چه کافر را
حسنات نبود و تواند که صورت حسنات در تخفیف عذاب سی کار گر افتد و نگر گویند که ثقل کفه میزان آخرت
بعکس میزان دنیاست و علامت ثقل رفعت کفه بود و کلام در انحفاظ سر حدیث بطاقه بر آن کنند و اما الکتاب حق
یعنی نامها که اعمال بندگان از طاعت و معاصی در آن ثبت مکتوب است حق است مومنان را کتاب اعمال بشان
بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت بایں نوع که دست چپ به پشت بحسانند
یا از سینه بجانب پشت بر آرند و این از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و رسوایی
کافر است و ظاهر آنست که اعطای کتاب بیمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود و بعضی گویند
که مطلقا بمومن بدست راست دهند لیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست راست دهند
و بدون آن متوقف نمیشوند مگر بعد از اخراج یا پیش از آن دست و هند و نه بچپ بلکه موقوف شوند یا اصلا کتاب
ندهند بلکه احوال نفس را بروی بگذارند و حق آنست که احوال عاصی درین باب توقف است و بعضی در آن

از وی ساکت است و این همه احتمالی است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند والله اعلم والحساب
حق مقصود از کتاب حسابست چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد والسؤال حق یعنی پرسیدن
وی تعالی از بندگان که چه کار کردند و از طاعت و معصیت چه ورزیدند حق است و از ملکه نیز حساب گیرند
در حدیث آمده اول حساب از جبرئیل امین بگیرند که چگونه امانت وحی را بانبیا رسانیده است و در بعضی احادیث
آمده است که اول حساب لوح را بود او را حاضر آرند و وی از هیبت خداوندی بلرزد فرمان شود که تبلیغ
علوم بجبرئیل کردی گواه تو کیست گوید گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر آرند و همه از عظمت و هیبت
سوال و کبریای ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس پیغامبران را حاضر آرند و از تبلیغ وحی و اداء الی امت رسالت
پرسند و اول انچه از عبادات سوال کنند نماز است و از معاملات خون و حسنات ظالم را بخصوم دهند
و سیآت خصوم را بظالم در روایت آمده است که هفصد نماز مقبول بمقابله دانگی رود و در بعضی روایات
آمده که هر کسی را اگر فرضا ثواب هفتاد پیغمبر بود و بنصف دانگ باوی مخاصمت افتد در بهشت نه در آید تا خصم
وی از وی راضی نشود و اینچنین روزی در پیش و خواجه بر بستر راحت افتاده است و میگوید انچه من یافته
ام دیگری نیافته و انچه من فهمیده ام هیچ کسی نفهمیده عوام در غفلت و علما در گفتگو و صوفیان در طامات
و حقیقت حوالی هیچ جز از این عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز بافسانه خوابی
مشغول و یک دم متوجه مرگ و آخرت و احوال آن نه فانا لله وانا الیه راجعون اکنون برحمت
خداوندی نگر که اگر خواهد خصما قرار راضی گرداند بهشت بر وی بنماید و گوید که این بهشت را که می خرد گوید خداوندا
که تواند که این را بخرد و ثمن آن کرا است فرمان شود که تو میتوانی خرید و ثمن آن در دست تست اگر این حق
که بر برادر مسلمان داری بوی ببخشی برای ثمن او کیمیای این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و به بخشد و نیز در
حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و کنف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد
که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز برحمت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش
دهد و کافران و منافقان را فضیحت کنند و منادی در دهد که الا لعنة الله علی الظالمین فسبحان من فی
العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه سبحانه بفضل وی کار خود می کند لیکن ترسم از عدل وی بیت
اگر در دهد یک صلای کرم + عزازیل گوید نصیبی برم + این بیت را خواندی و دیگر را بجوان بیت بخواند
گر برکشد تیغ حکم + بمانند کروبیان صم و بکم + در جایی میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

ولاهم یحزنون در بابی دیگر میگوید لایسأل عما یفعل وهم یسألون جز عجز و حیرت و بیچارگی
کاری نیست ما را ایمان بهرو باید آورد باقی حکم اوست والله علی کل شیء قدیر والحوض حق
سید رسل را صلی الله علیه وسلم روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند و آیۀ کریمه انا اعطیناک
الکوثر اسم راهم بدان تفسیر کرده است مسافت آن حوض یکماه راه باشد آبش از شیر سفید تر و بویش
از مشک خوشتر و کوزهای وی باندازۀ ستارهای آسمان بلکه بیشتر و روشن تر هر که یکبار از آب وی بخورد دیگر هرگز
تشنگی بر وی نگردد و در تحدید حوض بحسب مسافت بمکانهای مختلف در احادیث ذکر یافته است و سبب
اختلاف در روایت احوال مخاطبان است چنانچه با اهل یمن فرموده من صنعاء الی عمان و با اهل
شام جهتی دیگر گفته با هر کس مسافتی که معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و بعضی در بعضی احادیث تحدید
بزمان نیز وارد شده مثل شهر و غیر آن و خلاصۀ معنی بیان وسعت و عظمت اوست گویند که هر پیغامبری
را حوضی باشد بحسب مرتبۀ وی و قرطبی گوید که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حوض بود که نام هر دو کوثر
است و در قراءة است که ساقی حوض کوثر مرتضی بود رضی الله عنه و کرم الله وجهه و امروز هر که سیراب
محبت و بسند لقای اوست مشکل که از آن حوض آبی بخورد و در روایات آمده است که تا علی مرتضی فرموده
است که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه در دلش نبود قطره از آب کوثرش ندهم والصراط حق
پروردگار تعالی روز قیامت بر پشت دوزخ پل نهند از موی باریک تر و از تیغ تیزتر و جمیع خلایق
را العبور باید کرد از وی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند و به بهشت در آیند بعضی چون برق خاطف
و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسپ تیز رو بگذرند و عبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب وی بر صراط مستقیم
دین و عدالت بود و کافران بر صراط نتوانند گذشت و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب تمهید
که فرموده است وان منکم الا واردها دران است که این مرور و عبور که شامل همه است بر دوزخ و ... [illegible]
عام باشد مر ... [illegible] الانبیاء سید الرسل صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بعضی از ارباب توحید
گفته اند ... [illegible] و اسرار دیگر اند ایشان آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم ایشان را راه آن باشد
که ... [illegible] که چند روز در بند هوای نفس گرفتار باشند ماند ... [illegible] باشند نظاره حال و ... [illegible] ایشان را ... [illegible]
و ... [illegible] ایام ... [illegible] روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت ... [illegible] این آیه مخصوص است
... [illegible] نظر ... [illegible] در حضرت ... [illegible] باشد ... [illegible] از بالای آتش بگذرد [illegible]

گلستان گردد آخر آتش به بنده مومن فریاد کند که جز یا مومن فان نورک اطفاء لهیبی ای مومن کامل زود
از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه آتش مرا کشت محمد صلی الله علیه وسلم که نور انوار مومنان باشد آتش دوزخ
در برابر وی کجا ایستد نور وی که در زبانه جمال خلیل بود چه کار کرد اینجا که خود ولی و مرکز باشد تا چه کند الشفاعة
حق در خواستن رسل و انبیاء و اولیاء و اخیار و علما و ملائکه که ایشان را در درگاه عزت آبروئی زیاده تحن
باشد گاه گناه گاران را از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم بود و فردا اظهار شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است روز روز آن
و جاه جاه او اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا تمام عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران
شوند بطلب شفیع بر آیند تا از ورطه ایشان را رهائی کنند اول بنزد آدم صفی آیند و گویند که تو آن آدمی
که پدر تمام آدمیانی و پروردگارت بدست خود بیافرید و در بهشت بر میت جای داد و مسجود ملائکه گردانید
و اسماء تمام اشیا ترا در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روز پیش آمده است آدم صفی گوید که الیها اوانا
درین مقام و دم زدن حد من نیست آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم زرفته است
این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله بنوح کند و ایشان بترد و نوح بیایند و نوح با براهیم اندازد و ابراهیم بموسی
و موسی بعیسی تمام این رسل اولو العزم صلوات الله علیهم اجمعین پیش مناه زلات خود یاد نموده بحکیر از دهشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتمیه محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و کریم بخطاب لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وی بیاید و خیزد و در سرا پرده
عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا بوی وعده کرده بودند یعنی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و خدا وی را ایستاده درین مقام تمکین نماید و سجده در رود و تکلم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی
بخواه و هر چه گوئی بگو پس سر از سجده بر دارد و زبان که در آن وقت در آموزند بدان پروردگار خود را حمد و ثنا
گوید و قسمی از عاصیان را ببخشاید باز بسجده در رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از ثالث که سر بر دارد گناهان
تمام گنهگاران بخشاینده باشد پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخلود نار بر وی حکم کرده باشد یعنی کافران
و منکران این مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا خود ظاهر شد که گناهان
همه از وی در خواهد چه احتیاج شفاعت دیگری تمام مگر آنکه گویند که این مخصوص با متان وی باشد یا دیگران را
شفاعت در حضرت وی بود و وی برادر حضرت حق والله اعلم و در حدیث دیگر آمده است که بعضی از شفاعت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی نماند الا کسی که در ایشان جز نام اسلام الا الله
... و ذرهٔ نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه باشند پس از آن شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت
حکم آید ای محمد اینها همگان بندهٔ ایشان را من خود با خود شفاعت کنم و آتش دوزخ بر ایشان بر او حرام کنم
و با لجمله روز روز محمد است و جای جای اوست و مقام مقام او و سخن سخن او و مهمان اوست و دیگران همه
طفیلی اند در قران مجید خطاب میرود که ولسوف یعطیک ربک فترضی ترا ای محمد ای حبیب من
ای محبوب من و مطلوب من ای بندهٔ خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من ربیع
از روی در دل تو نشکند ای محمد همه کس رضای من طلبند و من رضای تو خواهم گفت راضی نشوم تا یکیک از
امت من بیامرزی و دیگر میفرماید آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
مخصوص باین امت است و با قوم نوح اینچنین خطاب رفته است یغفر لکم من ذنوبکم بقاعده نحویه لفظ
من افاده تبعیضیت کند ای بعض ذنوبکم با ایشان کار بفضل میرود و با دیگران بعدل است غزنیه و رب غفور
این امید واری و بشارت گناهگاران بس است چون مهمان عزیز است طفیل نیز عزیز خواهد بود بیت
نومید نباشی گرت آن یار براند + گرت امروز براند نه که فردات بخواند تو امست او باش و از آن او شو و
خود را بوی بسپار همه آسانست مشکل تا آنجاست که این نسبت درست نشده است بعد از آن هیچ مشکل نیست
صد هزار گناه در جنب ایمان بجو برگ کاهی نیرزد و اگر نور ایمان در دل بنده در آمده است ظلمت معصیت را
در روی جای نخواهد بود و غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوری رضی الله عنه میدید که تمام شب در گریه و زاری
گذشت گفتند چه گریه میکنی خوش باش که بار گناه بر گردن نیست گفت گناه اگر کوهیست نزد رحمت حق کاهی
نیز نه و گریه از آنست که ایمان بسلامت بریم یا نه بیت ایمان چو سلامت بلب گور بریم + احسنت زهی چابکی ما
و جالاکی ما + سخنی از باب شفاعت مانده است آنرا تمام کنیم بدانکه شفاعت را مواطن متعدد است اول در
موقف عرصات از برای تخفیف شدت وقوف دران مقام هیبت و دهشت وارد حاجت دوم تیسیر
سوال در رفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من نوقش فی الحساب فقد عذب سیوم عفو از اجرای
حکم و امضای توقیع عذاب چهارم در اخراج از هاویه نار از درکات دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل قرب
مثلاً گناهگاری را پیش پادشاهی بیارند و در بارگاه پیش ایستاده کنند پس یکی از مقربان درگاه برخیزد
و شفاعت کند تا حکم شود آن گناهکار را بنشانند و بسند و حساب گیرند باز از در شفاعت در آیند تا از دو

حساب بکیرند و اگر گیرند باسانی گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه به بندیخانه حکم کنند از شفاعت
ازان بگذرند و نفرستند و گاهی بعد از بندیخانه فرستادن و عذاب کردن از بند برآرند و بعد از برآوردن
منصب عطا کنند پس هر گناه گار ترسان در مانده را امید واری است که شفاعت سید رسل صلوة الله تعالی و
سلامه علیه یا علی منازل قرب درجات بهشت برسد انشاء الله تعالی ازینجا ظاهر شود که چه میگوید بیت
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناه گارانند و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
شفاعت بود عام و نیز خاص است بلکه جمیع خلایق را و خاص چنانچه اهل مدینه و زوار قبر شریف و مکثرین صلوة را
بروی صلی الله علیه و سلم و حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت است از انعکاس فروغ اشعه انوار
رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه و سلم از بارگاه قرب و عزت می تابد بر دلهای که بصفت محاذات
و مقابله ذات شریف او متصف اند مثل انعکاس شعاع آفتاب که بر آب تابد بدیواری که مقابل آن
باشد و این محاذات و مقابله به توجه و اتباع حاصل آید و بعضا اکثر از آنچه او را از اسباب نیل این سعادت
و نشاء انتساب متابعت و مواظبت بصحبت سنیه او است این در شفاعت رفع درجات و اما در شفاعت مغفرت
نسبت محاذات و مقابلت در اصل ایمان کافی است و موثرترین عبادات و توجهات درین باب کثرت
صلوة بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و سلم لیلا و نهارا و ظاهرا و باطنا کلما ذکره الذاکرون و کلما
غفل عن ذکره الغافلون وبالله التوفیق والجنة حق والنار حق بهشت و دوزخ
بران صفتی که در آیات و احادیث وقوع یافته است حق است و در مکان جنت و نار اقوال است گویند که جنت
در آسمان اول است یا در چهارم یا فوق سموات سبع و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جماعتی در سدره
توقف کنند و تعیین مکان آنها برده بعلم الهی تفویض نمایند و در شرح مقاصد میگوید که نصی صریح در تعیین مکان جنت
و نار در دنیا نیافته است و لیکن اکثر برآنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر هفت زمین و
مشکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که وجنة عرضها السموات والارض پس وجود آن در مکان
محصور بما فرزمین و آسمان چه صورت دارد حالانکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برای همه جنت باشد
جواب آن در تفسیر آورده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و ارض بود وقتی که بیکدیگر چسپیده و پیوسته
شوند یا کنند و اصح آنست در توجیهات آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزی دیگر نبود تمثیل و تصویر
سعت جنت بدان کرده و اصل مراد مبالغه در بیان وسعت است نه تحقیق و تحدید و در حقیقت سعت جنان

حزر در دو کار تعالی بنماند کمترین خانهای بهشت مقدار دنیا ده مقدار این بود والله اعلم واما اعراف
یعنی مکانی که در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت و نه در خساست و محنت دوزخ
بدلیل صحیح و بنص قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین
و اهل زمان فترت وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که من قول باعراف را ندانم که در حدیث وارد و یافته
باشد یا هیچ یکی از علما بدان رفته باشد انتهی و آنکه در قرآن مجید مذکور است که وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم مراد
بدان بلندیهای حجاب و سوری است که میان بهشت و دوزخ زده اند اینجا مراد آن باشد مثل انبیا
و شهدا و خیار مومنین و علما یا ملائکه در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیما و علامت هر یک بشناسند
و خطاب کنند **وهما مخلوقتان موجودتان** بهشت و دوزخ الان موجود اند و مخلوق شده
تا آنکه روز قیامت شان پیدا آرند و مخلوق کنند و قصه آدم و حوا دلیل آنست **باقیتان ولا تفنیان**
ولا یفنی اهلهما بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان دائم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند
و زنده کرده شوند دیگر تا ابد حیات و بقا است آنجا موت را موت است و خلقکم للابد این باشد **وکل ما اخبر به**
النبی صلی الله علیه وسلم من اشراط الساعة واحوال الآخرة حق خبرهایی
که مخبر صادق از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب که در دربستن در بار توبه است و خروج
دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن و از احوال آخرت از ابتدای قیام تا دخول
جنت بلکه هر چیزی که وی داده و هر شی که نهاده است حق است حاصل کلام و ذلک الحساب و المیزان و تفصیل
این معنی از کتب احادیث معلوم گردد **والایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان** ٭
ایمان راست گو اعتقاد کردن پیغمبر است و راز دمان و قبول رسالت اوست بدل و اقرار کردن بزبان و گواهی
دادن بدان حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بر آن تصدیق از برای اجرای
احکام در ظاهر چه زبان ترجمان دلست مثلا اگر یکی گنگ باشد یا کسی اکراه کند شخص بر تکلم بکلمه کفر با وجود ثبات
و تصدیق بدل کرده و جان داد اقرار کردن درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت
از تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان است و بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است
که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است لیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را مشابه درختی
دان که تنه وی تصدیق است و اعمال طاعات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل

ومیوه بی شاخ و برگ میوه درخت و درحقیقت نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت بر خور دار که کارآمدنی بود همان است که اینها هم داشته باشد همچنین ایمان کامل همانست که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص ولیکن اسم ایمان وحقیقت آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن نص قرآن مجید است که ان الذین امنوا وعملوا الصالحات آن کسانی که ایمان آورده اند و با آن هم عمل صالح نیز کرده اند سیاق کلام وران نکرد که اصل ایمان تصدیق است عمل صالح علاوه او و کمال او ست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و آنرا نیز دارد و مفهوم سخن اینست که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند این سخن در مقام عرف راست نیاید و قایل را نسبت بخطا کنند دیگر آنکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه وسلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان وقبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند و آن در حقیقت الصبغ و نسبت بزنگ قبول و تنور او بنور یقین علم دانستی بیش نبود تا آنکه کفار عرب علی الخصوص علمای یهود و صدق پیغمبر را چنان میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که پیش چشم وی زائیده شده است یعرفونه کما یعرفون ابناءهم تمام اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان وخصوصیات وصفات و احوال و صورت و سیرت و مولد و منشاء و نام وی صلی الله علیه وسلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها مذکور بود و چندین از یهود از زمان موسی علیه السلام تا قرب دور نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده توطن کرده و پدران مر پسران را وصیت میکردند که اگر شما بدریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما برسانید و پیغام ایمان عرض کنید و تحقیقت و اناتر و سابق تر درین علم از یهود کسی نبود تا آفتاب نبوت طلوع کرد و شقاوت ازلی در کار شد و پرده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرود هشت و بجحد و عناد و استکبار در بادیه کفر و انکار در ماندند اینجا عیان گردد که علم و عقل بی عنایت و هدایت ربانی بکار نمی‌آید و اثری ندارد وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا این است که گفته شده نعوذ بالله من علم لا ینفع و قلب لا یخشع علم که راه بحق ننماید جهالت است وهو لا یزید ولا ینقص چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تعدد او بوی راه نیست پس زیاده و نقصان در ایمان نرود چه زیاده و نقصان در شی موجود باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان می‌بود زیاده و نقصان را بزیاده و نقصان عمل بدان راه می‌بود و لیس فلیس پس این قول که الایمان لا یزید ولا ینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه منقول است بی اشکال

و اشتباه راست آمد و بحقیقت آن اشارت بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت
است فافهم و بالله التوفیق **والایمان والاسلام واحد** ایمان و اسلام یکیست لیکن غالب در مفهوم
ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد و تظاهر چنانچه آیت کریمه **قالت الاعراب**
آمنا الآیة ناظر در آن است مقصود اینجا نیست که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن مغایرتی میان
نیست **ولا ینبغی ان یقول انا مؤمن ان شاء الله تعالی** خلافی در میان علما افتاده است
که انا مومن ان شاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علمای حنفیه از آن منع کنند و شافعیه جایز دارند
و باید که خلافی در میان نباشد چه اگر معنی تردد و شک در تصدیق و ایمان قصد کنند روا نباشد چه شک و تردد
منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر مقصود تبرک و تیمن بذکر الهی و نفی عجب و تزکیه نفس و ابهام
عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل یعنی کرا و لئک هم المومنون حقا بدان اشارت می کند گوید روا باشد
ولیکن نا گفتن بهتر تا صورت شک و توهم تردد در ایمان نبود و بر زبان نرود **وایمان الیأس غیر**
مقبول بأس در اصل بمعنی شدت و عذاب آمده و مراد در اینجا سکرات موت و معاینهٔ احوال آخرت
است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار آمده است که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند
مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر در این حال ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه
ایمان باید که بغیب و باختیار بنده و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان
این حالت بغیب نبود و اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد بر آرند که **ربنا ابصرنا وسمعنا**
فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون خداوندا گوش ما شنوا گشت و چشم ما بینا شد و یقین دانستیم که آنچه
پیغمبران تو خبر داده بودند و کتاب تو بدان ناطق بود حق است ما را بدنیا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح
کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق درآن وقت فایده ندارد و تمام اهل حق از اول تا آخر
اتفاق دارند که ایمان بأس مقبول نیست و در حدیث آمده است که ان الله تعالی یقبل توبة العبد ما لم یغرغر غرغره
کنایت از حالت موت و شدت سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید **فلم یک**
ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن بأس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر
میفرماید **ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت**
قال انی تبت الآن و سنت بعد از استدلال باین آیه صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد بدیدن

یاس در آیه سابقه منافی علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان
تفسیر کرده اند و این آیه آخر که ما بر خواندیم تصریح میکند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کمال التحقیق
و بدانچه دلایل و نصوص ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت یاس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان
و مذهب اکثر از اشاعره و ماتریدیه و فقها نیز همین است و نزد بعضی از علما توبه یاس مقبول است و لیکن ایمان
باتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آید که باجماع امت ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق
بود مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان یاس و یاس از حیات و وقت اضطرار است نه محل اختیار
و همین است معتقد تمامه علماء مجتهدین و مشایخ و مقتدایان امت و لهذا اوی در زبان شرع همه جا مذموم و مقهور
و ضرب المثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر و تقبیح و جهنمیت اوست فاخذه الله
نکال الاخرة والاولی جای دیگر میفرماید که یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار هر که لغت عرب
را بداند بفهمد که معنی یقدم قومه آنست که او با قوم در آتش رود و پیشوا و سردار ایشان خواهد بود چنانچه در مذمت امرء
القیس که از متقدمین شعراء عرب است در حدیث واقع شده است یقدم الشعراء الی النار جای دیگر میفرماید
واستکبر هو وجنوده فی الارض بغیر الحق وظنوا انهم الینا لا یرجعون استکبار کرد او
یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او که بازگشت ایشان بما نباشد که قهر و بطش
شدید ما بهم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم پس بقهر
و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را و انداختیم ایشان را در دریای نیل فانظر کیف کان عاقبة الظالمین
پس ببین که عاقبت ظالمان و مستکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند بجزای آن در دنیا و خسته
رسوا شدند چگونه است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و گردانیدیم ایشان را یعنی فرعون را و جنود
او را امامان و پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را بآتش دوزخ دعوت کنند ویوم القیمة لا ینصرون و روز قیامت
یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول و مردود باشند واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة
ویوم القیمة هم من المقبوحین و در روز قیامت او و جنود وی از مذمومان و مقبوحان اند تنبیه
کم دیدی و شنیدی که از قرآن شنیدی اگر وی مسلمان ظاهر شده از دنیا رفته باشد هرگز او را بچنین
یاد نکردندی اگرچه ماسوای دیگر از ظلم و اعراض و ظلم و استکبار را بر احوال ماضی وی که در حیات داشت حمل
کنند چه رونقی دارد اما میگوید ویوم القیمة هم من المقبوحین تا هیچ عربیت دانی ببیند که این ضمایر

... ی آنکه ... چون نکنید او دارند با وجود آنکه هر دو نه گویا بشنود و بجا برکه مشغول شفقت کردی
... سبحانه ... مؤمن صادق باشد و تسبیح جامع او نگوید بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت
... ... بود که مدت عمر کفر و عصیان ورزید آخر بفضل و رحمت او دستگیر حال او گردید که
... ولایت او کند و ... تسبیح جا به صفت ایمان و شوان اسلام مذکور نشده الا درین آنکه
حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من
المسلمین ... ... این آیه نیز بتامل خبر محققی نخواهد بود که چگونه صحت ظاهر دارای سخن دران آیت
که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عتو و علو کرده ... موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم
وی دعاها کرده عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مأیوس شد و مشاهده عذاب الهی کرد زبان او
بمسلمانی ... که اکنون ایمان و اسلام چه فایده کند که عنان اختیار از دست رفته و جاده تا آن
همه کفر و فساد تو که گذشت امروز ترا در دنیا نیز فضیحت و رسوا کنیم و مرده ترا از قعر دریا برآریم و تماشاگاه
و محل عبرت عالمیان سازیم تا دانند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائی است
در دنیا و آخرت چنانکه فرمود فاخذه الله نکال الآخرة والاولى ان في ذلك لعبرة لمن يخشى
امراة فرعون قرة عين لي ولك لا تقتلوه الآیه ... حسبان بوده و حکمت در وی آن بود که موسی
علیه السلام ... بکمال ... از دست آن ظالم خلاص شود ... چنانچه ...
بود از ... رضی الله عنها ... خلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم با اطلاع وی بر عاقبت حال وی
علیه السلام ... والهام الهی عاقبت حال غایب کالتفاؤل وی خود ... کرده بود فالتقطه آل
فرعون ليكون لهم عدوا وحزنا ظاهر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت
حال بود ... دشمن بود و اگر گویند مقصود عداوت ... است که در حالت حیات ... گوییم
لیس فرعون ... بجهة مفهوم قرآن ... باقی و وقوع ... در اتحاد
و ... است از صحابه و تابعین و علماء مجتهدین و مشایخ متقدمین و متأخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و
اشارت احادیث و ... آثار سلف ایمان و اسلام و حسن خاتمت او بودی این همه مشهور و مضرب
المثل در کفر و طغیان نمی شدند روایت است که چون ابوجهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفت ... فرعون هذه الامة اگر فرعون ظاهر ... تشبیه ابوجهل لعین که بالقطع از اهل جهنم

دارباب شقاوت است درست نبوده اگر گویند تشبیه باعتبار عتو و استکبار وی است که در حالت حیات داشت
گوئیم در زبان شریعت و عرف دین هیچ جا نیامده است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق
که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و تشبیه به گردانند لان الایمان یجب ما قبله چندین از رؤسای قریش که
مدة عمر در کفر و عداوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر برده اند و در آخر ایمان آورده اند و با ایمان رفته اند هرگز در
شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور نشده خصوصا در قرآن مجید با این کثرت و اشتهار
و تغلیظ و تشنیع که درباره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی
نکرده مگر شیخ محیی الدین ابن عربی نور الله مضجعه در کتاب فصوص و این قول مبنی است بر قبول ایمان یأس
و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا نفی یأس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت یأس
و حلول موت است بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر
فرعون نفی یأس از وی از برای اثبات ایمان فایده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه در غایت تشنیع
واشده تکفیر کرده اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضها اشد من بعض و درا
از درکات دوزخ جهنم است که برای اهل عتو و استکبار بر حضرت رب العزت که شدید الغلظ انواع کفر است
آفریده اند مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص بر خلاف آن رفته است می گویند که ایمان فرعون
بیان محتمل آیه قرآنی است حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت لا به تحقیق مذهب ایشان همان است که در
فتوحات بیان کرده اند والله اعلم و بر تقدیری که مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر برا چگونه عقیده
قلب شان صورت بندد با وجود مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی است از دلائل شرع عینا اینجا محل حسرت
است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان با معتقد اهل سنت اجماع نه اگر قول اینها
مصادم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند همین را مذهب گیرند و اعتقاد کنند دیگر همه را بر فنا
رود چنانچه از فصوصیه اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ بالله من الخلل و الزلل آخر عصمت غیر انبیا نیست
اگر خطائی در اجتهاد رود چه نقصان دارد چندین ائمه مذهب که مقتدایان عرب و عجم اند از علمای مجتهدین
جا خطا در اجتهاد کرده اند اگر یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود و چه حیرت در آن است که با وجود اتفاق
و اجماع امت بر خلاف آن حجر می رود یقین ابتر بکذاب چگونه تعطیل پذیرفته است اگر اعتقاد داشت که حق از
میان سایر امت بران ذات وقف است بگو که دلیل بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است

نقلیدا تباع اولی از اہل مثوبی و احتساب و از رسائل ابی ہو بہتر است و با حتیاط نزدیک تر اگر گویند
کہ ایشان از ارباب کشف و یقین مع هذا ان حقایق و ذوایق و معارف و مواجید از ایشان بظہور آمدہ است
کہ با وجود آن خطا در مسئلہ شرعی امکان ندارد و ہر چہ از ایشان درین کتاب گفتہ اند بی تفاوت و زیادت
و نقصان از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم این حکایت دیگر است اینجا ہم میتوان زد و اللہ اعلم
بحقیقة الحال حقایق و معارف ایشان بحال خود است کہ امکان است کہ در اینجا دم زند حقایق و احوال مواجید
مشایخ بران وہمی کہ در رسالہ سابقہ تقریر کردہ شد مسلم است این مسئلہ فقہی است سخن در وی از راہ قیاس
و دلیل برود و این قدر معلوم است کہ آدمی از سہو و نسیان خالی نیست و غیر انبیا صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم
از خطا و خلل معصوم نہ اند آخر در فتوحات میگوید و تابعان ایشان ہم آن را نقل میکنند کہ در قرآن مجید آیتی
در خلود عذاب واقع نشدہ است اگر ہست در خلود نار است و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن
نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکہ چندین جا در قرآن مجید واقع شدہ است در سورہ مایدہ میفرماید +
وفی العذاب ہم خالدون و در سورہ فرقان میگوید ویخلد فیہ مہانا با رکنایت و رقیہ راجع بعذاب است
و در سورہ الم تنزیل السجدہ و ذوقوا عذاب الخلد و در سورہ زخرف ان المجرمین فی عذاب جہنم خالدون
با وجود آن علم و کمال تتبع کہ ایشان دارند این غیر توجیہ نباشد و اللہ اعلم بالجملہ نصیحت آنست کہ معتقدات
و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمہ مجتہدین باید بود خصوصا در مادہ اتفاق
و اجماع و در اذواق و اشواق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان باید داشت و توجیہ و تطبیق
کلام ایشان با کلام علما و مجتہدین باید نمود و در ریاضات و مجاہدات قدم سعی باید نہاد و کار کرد اگر استعداد
کامل است و نیت صادق و مجاہدت قوی آنچہ از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین ہست خود بر تو خواہد
انداخت و از تقوہ و تکلف و تقلید درین باب ملاحظہ باید کرد و احتیاط باید نمود و باللہ الموفق و نقل است
کہ بالکم لما یحیب یعنی شیخ ابن حجر مکی ہیتمی در کتاب زواجر ذکر کردہ است کہ علمای امت و مجتہدان
دین از این آیہ یعنی قول وی سبحانہ تعالی فلم یک ینفعہم ایمانہم لما رأوا بأسنا اجماع کردہ اند
بر کفر فرعون و بر تقدیر تنزل شک نیست در اعتقاد و اتباع مرا کہ آنکہ باعتقاد یا عدم ایمان برسول وی صحیح و معتبر نباشد
پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون باللہ تعالی ایمان وی بموسی علیہ السلام وجہ ندارد و درین
آیت مدار غرض نکردہ پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافری ہزار بار گوید اشہد ان لا الہ الا

الذی آمنت به المسلمون مومن نگردد تا نگوید و ان محمد رسول الله و اگر گویند که سحره فرعون نیز
تعرض بایمان بموسی علیه السلام نکردند و باوجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جواب آنست که ممنوع
که سحره تعرض بدان نکردند هرگاه که گفتند برب العالمین رب موسی و هارون در ضمن اضافت رب موسی
و هارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی آمنت به بنو اسرائیل با آنکه ایمان
سحره ایمان بخدا بمعجزه موسی ایمان گشت بمعجزه رسول عین ایمان برسول است پس ایمان صریحا بموسی آورده بخلاف
فرعون که در کلام وی اصلا ایمان بموسی علیه السلام نه بتصریح و نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه موسی با وجود
آنکه رسول اوست اشارت شد با آنکه وی هنوز بموسی کافر است و اگر گویند که بعضی از اهل صوفیه نقل کرده اند
که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم
صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان مانع
انعقاد اجماع کند برپا دارند شود و در قول را با انعقاد اجماع است بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا که
میگوییم که حکم بکفر فرعون نه تنها از جهة عدم اعتبار ایمان یاس است بلکه از جهة عدم اعتبار ایمان اوست
بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسی علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری
قایل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا
مخصوص بانبیا است و آیة قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان یاس و بعد از وجود آیة و حدیث
التفات بتاویل کسی نتوان کرد و تفسیر ائمه از اصحاب و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت
و اجماع کفایت می کند در مقصود و چون ثابت و واضح گشت که ایمان یاس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون
نیز ثابت نیست و با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان یاس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهة عدم
ایمان او بموسی و هارون علیهما السلام و الصلوة این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر با اختصار
و تلخیص و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و الصلوة و السلام علی السید الصادق المصدوق محمد و آله و اصحابه و اتباعه
اجمعین

و الکبیرة لا تخرج العبد المؤمن من الایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق
قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان
بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان و نقصان ایمان شی را از حقیقتش خارج نکرده اند بلکه از کمالش برآرد پس
ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآرد نه از اصل ایمان و گناه ها کبیره و بدکرداری بنده را

و اگر مرادا ز مؤمن عاصی باشد پس مؤمن دو قسم بود مؤمن مطیع و فرمان بردار و آن مؤمن کامل بود و
عاصی و بدکردار و آن مؤمن ناقص باشد و اطلاق اسم مؤمن در ورود خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان
بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است و اصحاب رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنازه فاسقان
و گناهکاران نماز میکردند و در مقابر مسلمانان دفن ایشان مینمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس
معلوم شد که فاسقان و گناهکاران خارج از دائره اسلام نیستند و گناه دو قسم است کبیره و صغیره کبیره آنست
که گناه بودن بدلیل یقینی معلوم شده باشد در خصوص آن وعید وارد شده چنانچه خون ناحق کردن و زنا کردن
و لواطت کردن و زن یا رسا که در حباله عقد مردی است دشنام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند
مسلمانان نباشند گریختن و سحر کردن و مال یتیم ناحق خوردن و بر روی مادر مسلمانان را رنجانیدن و در حرم
مکه اگر چه از ارتکاب آن در ان مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و ربا خوردن و دزدی کردن و خمر و هر چه
مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی به دروغ دادن و پنهان شدن گواهی و پوشیدن و روزه ماه رمضان
بی عذر شرعی خوردن و نماز ناگزاردن و نماز بی وقت کردن و زکوة مال ندادن و سوگند دروغ خوردن و قطع
رحم کردن و در کیل و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سب صحابه کردن و بمال رشوت
گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بران ترک دادن و قرآن را
بعد از تعلم فراموش کردن و جاندار را باتش سوختن و زن از برای فرمان مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و
میان مرد و زن جنگ جدایی افگندن و اهل علم و حمله قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن
و از عذاب وی ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از رویانی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است
و بعضی علما زیاده بران نیز کرده اند و ضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته
گناه کبیره است و گناه صغیره اگر چنین باشد که اصرار بر صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب ازان دشوار است
و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اقرار و استمرار داشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره میگردد است و مرتکب
گناه کبیره هر چند متصف به نقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مؤمن است و از دایره اسلام خارج
نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذهب بوضوح پیوست و نیز معتزله فاسق نه مؤمن
و نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی بر خلاف جماعه مسلمانان حادث شده و ایشان
نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را تغییر

وتاويل

و بدین گروند عفا الله عنهم و این مذهب باطل زیرا که ضعیف است حق سبحانه و تعالی بندگان خود را دو قسم
ساخته است فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن قسم دیگر نیست و بحقیقت لیکن
قدر تصدیق و ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و
معاصی مضمحل اند همچنان که حسنات با کفر سود نکند سیئات با ایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را
مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است
و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند بحکم بشریت و غلبه شهوت بلغزد کافر نگردد
زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده است
و لیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نمیروند خصوصا وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه
و با وجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفای قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان از آن نگذارد
و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیکبارگی درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل
که در ورطه کفر نیفتد در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطه سیاه بر دل نشیند و اگر توبه کند بحال اصلی
باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه دل را تمام در گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی متراکم و متواتر گردد
و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سویدای دل در رود دیگر قبول ایمان را و استماع سخن حق را
جای نماند ختم و طبع و رین که گویند اینست کلا بل ران علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و
ختم الله علی قلوبهم اشارت بر آنست پس معصیت اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد و اما خوف
آن هست که رفته رفته تا بکفر کشد اهل سلامت در وقوف بر حد ضرورتست و آن هم از سه چیز نیست
لقمه که سد جوع کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد ضروریات بتوسعه
در مباحات کند و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و شبهات بمکروهات آورد و وقوع در مکروهات بارتکاب
محرمات رساند و محرمات بانجا که سرحد دار اسلام تمام شد از آن طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلک بالجمله راه ترقی
و تنزل بجانب کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و
ثانی ضروریات و مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقة کار سخت است حال در میان خوف و رجاست و الله الهادی فصل فی
و اهل الکبائر من المومنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا من غیر توبة
چون بنده بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات و احادیث ثابت شده است که همیشه بودن در آتش مخصوص

کافران و منکران است لازم آید که گناهکاران و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم
روند چه گناه کفر و حکم جل و شانه خواهد ایشان را در دوزخ برده و پاک گردانند و باز بهشت
برند یا ابداً الآباد و ازانجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابوهریره آورده
است گفته مکث بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی کم بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی
و بیشتر و درازترین مدت مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله
من ذلک و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا
یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است
که شرک یعنی کفر را هرگز نبخشد باقی در مشیت اوست از صغایر و کبایر با توبه و بی توبه هر کرا خواهد بخشد
و هر کرا خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مؤمن و کافر
و مؤمن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار اجماعاً و مطیع
و تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار است تعالی اگر خواهد بقدر معصیت
عذابش کند و بدوزخ فرستد باز بعد اخراج کند و در بهشتش در آرد و اگر خواهد عفوش کند و بشفاعت
و بی شفاعت و بی سابقه عذاب بخشش فرستد یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و احادیث
در باب عفو و مغفرت گناه گاران بسیار است یکی حدیث آن بود که در باب سؤال ذکر کردیم و نزدیک بآن
این حدیث است که الله تعالی بنده را در حشر کنف الستار کند و او را بگناهانش اعتراف گرداند پس جمیع
گروهان جز سیات چیزی نیست در پیش نامه که بجانب خلایق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی
بجز حروف حسنات نخوانند و سیاتش از نظر اغیار مستور مانند پس بفرماید وی سبحانه تعالی که ای بنده من در دنیا
آنها را بر تو پوشیدم و امروز آمرزیدم و بگو در بهشت رو که تا ابد جای تو آنست و این همه بحکم اوست تعالی
یفعل ما یرید در اینجا مجال دم زدن نیست که گوید که چرا کفر نبخشد و چرا یکی را بخشد و دیگرا را بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم اوست
عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عذاب
بترسانند با وجود دنیا ... مبنی بر این اند که خلاف در وعده و وعید او قطعاً نشود و الا کذب اخبار او لازم
آید تعالی عن ذلک جواب آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگر چه بلفظ صریح

بدان نکرده باشند و خبر وعد تمام مقتضیا باشد و آیات و احادیث که در انجا القبیح بمشیت وقوع یافته است
نیز قرینه آن تواند بود یا خود مراد از اخبار وعید استحقاق عذابست نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشاء
وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فافهم والله الموفق. و هو اعلم بیجعی العقاب
علی الصغیرة چون ماورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار باشد صغیره نیز گناه است مواخذه و عقاب
بران نیز جایز باشد والله تعالی ارسل رسلا من البشر الی البشر مبشرین و منذرین
و مبینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا و الدین پروردگار
تعالی و تقدس هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در بعضی از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وی تعالی
فاعل مختار است هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب
آن بر وی تعالی زیرا که عقل محکوم است نه حاکم الا آنکه وی تعالی بتفضل و کرم و رافت و رحمت خود چیزی چند
را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق دادن
بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغامبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه
وجوبست بلکه اجرای سنت و عادتست که بتفضل عمیم خود می کند و چون عامه خلق را استعداد و قابلیت استفاضه
از جناب اقدس بی واسطه لحوق و اتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزید و علم ذات و صفات
و افعال خود و آنچه صلاح مبدا و معاد ایشان دران باشد بیاموخت و سوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان
کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان احتیاج آید از علم و عمل ایشان بیاموزند و نزد وی تعالی
بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکوکاران ساخته و دوزخ را محل بدکرداران و معرفت کارهایی
که بهشت رساند و از دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا آنکارها بخلق تعلیم کنند و بران
دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرموده لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل و قوله تعالی و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی
و سماوی و کمالات علمی و عملی بوساطت حضرات انبیا علیهم الصلوة و السلام بخلق رسیده است و منبع علم جز وحی
آسمانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از انجا نمایند و از آن سرچشمه آب خورند و تواند
که انبیا پس از چهار هزار یا بیشتر ساله وی تعالی بیشتر چیزی چند بران بفرمایند و آنرا شرح و تفسیر کنند و تقریر
و تبیین مخالفت و مباینت بعضی احکام و شرایع آن تواند بود که چون سنت الهی بر حکمت باشد و در تفسیر شرایع

وتبدل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و بلاد متابعت پیغامبر لاحق نرفتند
و فرقه دیگر بتحریف و تصحیف چیزی بران افزوده و تغیرات داده و جماعه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بو الفضول
داد اوهام و خیالات باطله جملا از نبوات و رسالات را باطل برزدی کار آورده ابواب قیل و قال باز کرده باشند
و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلم از شارع و اساتذه
که نقول علوم در روایات اخبار انبیا اند ایجاد علوم گردانند و در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی
فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم اشارت می کنند که طریق
اکتساب علم و عمل و خلق تعلم و تأدب و تخلق است وايدهم بالمعجزات الباهرة والايات
الساطعة المفيدة لليقين چون بر دعوی برهان باید انبیا صلوات الله علیهم که دعوی رسالت
و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت از خارق
عادتی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان بمثل آن عاجز آید خارق
عادت چه معنی دارد یعنی حکیم مطلق تمام امور را باسباب وابسته ساخته و سنت الهی بران رفته که آن امر را
بی سبب ایجاد نکند معنی عادت اینست و گاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و آن را بی سبب و بیت
رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت
پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بی اختیار علم
بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال انکار بر وی تنگ آید این خاصیت
نفس است و جبلت اوست چون دعوی بلند بود و برهان نیز بهم اندازه اوا به چه معجزه از عالم قهر و قدرت است
که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلایل عقلیه
و نقلیه که گرهی چند است در رشته خیال و باد و هوا افتاده و لهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت
دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بندد چنانکه از دلایل کلامیه و فلسفیات ظاهر گردد و هرکه
بعد از معجزه و برهان کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقه شقاوت ازلی نباشد واولهم الانبیاء آدم
علیه السلام واخرهم محمد صلی الله علیه وسلم اول پیغامبران آدم است علیه الصلوة والسلام
و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کقوله تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین چون مقصود از بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمال و تتمیم مکارم اخلاق بود و بعد از حصول این مقصود نزد همه اتم و اکمل

بعد از وی احتیاج به پیغامبر دیگر نباشد و با وجود علما و خلفا او که حاملان دین و حافظان ملت او هستند
کفایت بود والاولی ان لا یعین عددهم باید که در تسمیه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اقتصار بر عدد
معین نکنند اگرچه در بعضی احادیث وقوع یافته که تمام انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن
مجید میفرماید منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک میفرماید قصه بعضی
انبیا را بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم احوال ایشان با تو نگفته و نتوانند که این خبر بیک معنی
باشد بعد از ان گفته باشند اگرچه در بعض کتابها نیز تعدد را اعتقاد دارند در ابهام و اجمال است والله اعلم دیگر آنکه
در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی است مسلمان عادل
و حق همین قول است و منقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز همچنین است و بعضی او را از ملائکه دارند
و این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز مختلف است مشهور آنست که نام وی اسکندر است و بعضی عبدالله
و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر بن فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است
که طلب چشمه حیات کرده و دنیا فتح کرده و اسکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو و از اولاد یونان بن یافث
بن نوح است کذا قیل والله اعلم و ذوالقرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود و بقول بعضی
بعد از موسی علیه السلام و بقول ابن عبدالحق که از ائمه علماء حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود و گفته اند
چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و دیگر ذوالقرنین و دو
کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر
به ذوالقرنین اقوال است قول وهب بن منبه آنست که وی مالک دو قرن زمین بود یعنی دو جانب دیگر که مشرق و
مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک و قول حسن بصری آنست که وی دو گیسو داشت از آن جهت
او را ذوالقرنین گفتند و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود و مثل شاخهای گاو و بقولی دو قرن پادشاهی
کرد و مروی از امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه آنست که در جهاد بود و جانب سر وی زخم رسید از آن جهت
ذوالقرنین گفتند و از ابن الکوا که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که ذوالقرنین پیغمبر بود گفت نا مردی
صالح بود که جانب راست سر وی در طاعت خدا زخمی رسیده و بمرده حق تعالی او را باز زنده کرد و آنگاه
بجانب چپ زخمی رسیده بمرد و باز زنده شد از آن باز نام او ذوالقرنین گشت و بعضی گویند که وی در خواب
دید که با آفتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم باز گفت نام...

ذوالقرنین کرده‌اند والله اعلم و در نبوت لقمان ابن اخت ایوب علیه السلام و بقولی ابن خاله وی بود و نیز
اختلافست صحیح آنست که وی حکیم و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده‌اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرده
بود و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقولست که لقمان نبی بود و ملک نبود و بنده حبشی بود که
مر او را حق تعالی او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داده و در کتاب خود ذکر وی کرد و اما خضر علیه السلام
اصح آنست که وی نبی است معمر و محجوب از الابصار و تا روز قیامت باقی است از جمله شرب وی آب حیات
یافته و بعضی بر آنند که ولی است و اما قول بانکه وی ملک است باطل است و وی بقول جماهیر اهل علم و صلاح
زنده است و وی نیز قرآن را برداشته بود و حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته که حق آنست که وی نبی
است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خاء و کسر ضاد
و کسر خاء و سکون ضاد نام وی بلیا بن ملکان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول بغایت
غریب است و شاذ است و بعضی گویند ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم
علیه السلام بود والله اعلم و بالجمله باتفاق صوفیه و بقول جماهیر علما خضر در حیات است و جماعت از محدثین
مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی انکار حیات او کنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است
که آنحضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بر روی زمین است بعد از صد سال باقی نماند
و این را تاویلات است و ملاقات او در اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وی با آنحضرت ملاقات کرده
است و تعزیت اصحاب بعد از موت آن حضرت آمده و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لو کان الخضر حیا لزارنی
بیش از ملاقات بود و بناء بر ملازمت عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آن حضرت کرده است
که بعضی مشایخ آنرا از وی شنیده‌اند و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجر و حوا و ام موسی و نام او یوخابذ است
علیهن السلام نیز قول آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردانست در نص قرآن مجید مسطور است که وما ارسلنا
من قبلک الا رجالا نوحی الیهم و اگرچه نسبت وحی یا ذکر با بعضی از نسا آمده و کرامات واقع بوده است
از انجا جزم به نبوت نتوان کرد مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است و اوحی ربک الی النحل
و ذکر با ایشان از جهت تشریف و اکرام است والله اعلم وکلهم کانوا مبلغین عن الله تعالی
معصومین عن غیر مغفولین بنابر آن هرچه گویند راست گویند و هر خبری که دهند از جانب خدا
دهند همه مردم را که کنند بفرمان وی تعالی کنند و از گناهان معصوم باشند چه ایشان بحکم معجزه دعوی رسالت

ثابت

ثابت شد تا بهر چه رسول گوید از رسل گوید وما علی الرسول الا البلاغ و اگر رجوع گویند حکمت
ارسال باطل گردد و اگر خود بی فرمانی حق کنند و معصیت ورزند مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت و ارشاد
مستفید نباشد و عصمت ایشان از دروغ و کبائر مطلق است یعنی عمداً و سهواً و از صغائر عمداً و نزد بعضی صغیره
کبیره سهواً و صغیره عمداً جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست باشد مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه
و مختار نزد جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند از کبائر و صغائر عمداً و سهواً و این الیق است
بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوة الله علیهم اجمعین کذا ذکر بعضی فقهاء المحدثین من اهل المدینة
فی شرح القصیدة الابانتیة و اما وقوع سهو و نسیان از ایشان در آنچه متعلق برسالت و ابلاغ احکام است
نیست و در غیر این سهو در افعال جایز است چنانکه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه از خطا و
زلات از حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام منقولست بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی صحیحست آنرا محامل
و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود و انبیا صلوة الله و سلامه علیهم معزول نشوند
از مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و رسالت بعد از
موت ثابت است خود انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیدند بعد
از آن روح را با بدن ایشان اعاده کنند و حقیقت حیات بخشند چنانکه در دنیا بودند کامل تر از حیات
شهدا که آن معنویست و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمه در دنیا ایمن
نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند مومن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در استعانت و استمداد
و از قبور بعضی فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور و غیر قبور انبیا علیهم السلام از برای عبرت
اعتبار و تذکر موت بود و باز از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه از فعل آن حضرت
در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم
برزخ دایم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام محمد غزالی
رحمة الله تعالی علیه گوید که هر که در حیات وی بوی تبرک و توسل جویند بعد از موتش نیز توانند جست و این سخن موافق دلیل
است چه بقای روح بعد از موت بدلالة احادیث و اجماع علما رحمهم الله تعالی ثابت است و متصرف در حیات
و بعد از ممات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حقتعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله است و بقا بوی
و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زایر با روح مزور موجب

انعکاس اشعه لمعان الزاهره و اسرار شود و در رنگ مقابل مرآت برآت و اولیا را بدان مکتسبه مثالیه نسبت بود
که بدان ظهور نماید و ارشاد طالبان کنند و منکر را دلیل و برهان بر انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است
که چهار کس از اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حیات یا بیشتر از آن حضرت شیخ
معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنهما و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح این سخن بسط
طلبد اگر خدا خواسته در رساله دیگر بتفصیل ذکر آن بتقریب انشاء الله از آن در کتاب جذب القلوب الی دیار
المحبوب که در بیان احوال مدینه منوره می کند نیز مذکور شده است و الله اعلم **و افضل الانبیا**
محمد صلی الله علیه و آله و سلم ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات ظاهره و آیات ساطعه است
که بتواتر منقول شده است و هر پیغمبر را معجزه مخصوص بود و از یک جنس یا دو جنس و آنحضرت را معجزات
از هر جنس بود و فراوان بود و از هر جا ظاهر شود که او را در جمیع اجزاء عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف
بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاء سابق علیهم السلام موزع بود در ذات شریف او بازیاده تنها
موجود بود مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری چنانچه فرمود انا سید ولد آدم و لا فخر و ولد آدم
و بنی آدم در عرف یعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و در حدیث آدم و من دونه تحت
لوائی در مقصود ظاهرتر و صریح تر است و فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل را است و بعد از وی
موسی و عیسی و نوح را است و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین و فاضل ترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان
در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و سلم قرآن عظیم است که از صفات الهی کلام قدیم او
عز و علا باقیست بر مرور دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشتند الا نقل متواتر که در حکم مشاهده است
از آنها باقی است و اوضح براهین و بینات بر صدق آنحضرت و قرآنیه قرآن این آیه است که بر ملا بر روی
تمامه فصحاء و بلغای قریش که افصح فصحای عرب اند و خصام ترین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند
و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و هرگاه که تفاخر ایشان
تفاخر از جنس لفظ و کلام ایشان بود با آنکه دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت بفلک بر میرفت لهذا معجزه
آنحضرت از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغامبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود و چند
غیبت اثبات نقص و اتیان بچاره نه غایت حرص و نهایت تهالک داشتند چرا یکی از ایشان سوره یا آیتی
مثل آن نیاوردند و کار را بجنس نبردند و اول بحث نمودند و همین بود اعظم و بجنگ جدل و محاربه و قتال نمودند و در ستیز

که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت

نشد که کلمهٔ چند بر هم توانست بست و کلامی مثل قرآن تالیف نتواند نمود و اعجاز ازین بیشتر نگذرد و نقلست

که چون سورهٔ اقرأ باسم ربک که اول آیهٔ قرآن است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحاء عرب که در باب

سخن بتعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند و بگر هر که را نظر بر وی می افتاد و در متانت کلام و طرز

سخن می نگریست حیران میگشت و اعتراف می کرد که این کلام سخن آدمیان نماند و اتیان مثل آن از قدرت

بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود و لیکن قدرت باهرهٔ

الهی صرف همت ایشان از معارضهٔ آن میکرد و مهری بر دهان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و

از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص

معارضه نیز اعجاز است و لیکن قایل این سخن که تاهی کرده سخن سنجیم در زعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند

بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچکس را از ما سوی الله قدرت بر اتیان

مثل قرآن نیست الآن چه شد که اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود به بانگ بلند میگوید لیشنو

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم

لبعض ظهیرا دیگر سخن چیست و اگر تتبع سیر و صفات سنیه و شمایل مرضیه و اخلاق عظیمهٔ وی صلی الله علیه

وسلم بکنند بیقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پا آیت و اعجاز و حسن و ناز است صلی الله علیه وسلم بیت

هر جلوهٔ جمال ترا ناز دیگر است ✤ هر نغمهٔ کمال ترا ساز دیگر است ✤ اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج ✤ هر غمزهٔ

ز چشم تو اعجاز دیگر است **وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین** وی صلی الله

علیه وسلم مبعوث است بکافهٔ جن و انس و لهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان

آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نزد اکثر

علما عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص بآنحضرت است صلی الله علیه وسلم و شیخ جلال الدین سیوطی

گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر یا از صادقی که از وی

روایت کنند بالاتفاق زیرا نکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده در قرآن مجید نقل از جن میکنند که گفتند

انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی

طریق مستقیم ظاهر این آیه کریمه آنست که ایشان مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایهٔ وی

بوده اند پس این خصوص بآنحضرت باشد آن بود که ابنیا دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهة نبود چنانکه آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم ملائکه ایشان بسمع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکرده باشند قال السیوطی
وهذا ما ذهب الیه العلماء کذا هو الظاهر انتهی و بقول شاذ از بعضی علما بعثت و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل
هست و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات
و حیوانات و مربی و مکمل ذرایر موجودات و سایر مکنونات است و سلام احجار و سجده اشجار بر وی
و شهادت حیوانات بر رسالتش حیثیت عجز اکر جن و انس را چون مرید و مختار آفریده که کفر و معصیت از ایشان
سر بر زند و از بواقی اقسام جز ایمان و طاعت نیاید چنانکه از علما که بدلالت نص قرآن و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین نیز بهم رسانست چه یا و نون درین صیغه بر تحقیق مینت چنانکه در رب العالمین

ومعراجه في اليقظة بشخصه الى السماء ثم الى ما شاء الله تعالى حق

امتحان ایمانی در تصدیق معراج است که در ساعت لطیف در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم
بلکه بالای عرش تا حد لامکان با آن حکایت و خصوصیات مذکوره که در احادیث صحیحه واقع شده و تحقیق این نسبت
بمعرفت عالم اجسام در روحانیات شود که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و
شهود و جان کرده اند ایمان آنست که بمجرد شنیدن این خبر بی توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند
و تردد و خلجانی بدان راه نیابد و اگر در درک آن خیالات و دریافت آن مرتبه اطلاع بخشند آن خود یابی دیگر
دیگر است اوراقاحسان درنگاه دار اهل معرفت و تجربان از جلباب شریعت و انند در عالم محبت و تسلیم
و ایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است و اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن فرمانست ابوبکر را رضی
الله عنه صدیق ازان هم لقب شد که تصدیق قصه معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین مسلمانان
درین واقعه ... اعتماد ... براه ارتداد رفتند و ایمان آورده ... وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طلب
دلیل نیز ازین باب بود و اگرچه انبیاء معجزات و آیات ساطع بود اما وی بطلب پیش نیامد و توقفی نمود و چون
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضی از اصحاب جواب بکشف
حقیقت داده و با دیگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد از ینجا معلوم
شود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکیست ولیکن تفاوت در لفظ و عبارتست
و حق آنست که وی صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را بچشم سر دیده جمهور صحابه برین اند و الا دیدن بدیده دل

در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن جمال غیر دالست بر اولیت الله
اعلم **وامته خیر الامم** امته محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین امتهاست همچنانکه وی بهتر و بهتر
پیغمبرانست صلوة الله علیهم اجمعین در قرآن میفرماید **کنتم خیر امة اخرجت للناس** الآیة
در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد
با وجود آن ثواب بیشتر از ایشان دهند و قصه حال شما نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی مزدوری اجیر
گرفت یکی را بر عملی که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی تعین کرد و دیگری را تا نصف نهار تا وقت عصر نیز
قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد چون شام در آمد و وقت اجرت دادن
شد بآن دو طائفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بغضب
در آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجرت چرا کمتر شد گفت آنچه شما را بشرط
کرده و قرار داده بودم دادم باقی تفضل منست هر کرا خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی
بنصاری و ثالث باین امت مرحوم مغفوره و در فضایل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث
بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حقایق و دقایق و عجایب و غرایب که از افراد این
امت بظهور آمده است از هیچ امتی نیامده و هذا ظاهر **وشریعته اکمل الشرایع ودینه**
ناسخ الادیان شریعت محمدی کاملتر و جامعتر از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ
جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیاء و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی
دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدانست شریعت موسی علیه السلام
شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل النفس و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ناظر بر آنست و موسی
علیه السلام در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچ کس را تاب
نظر بر طلعت وی نبود و عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت وی
فضل و احسان بود که اصلا در وی وبال و قتال نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود کلامی از انجیل نقل کرده
اند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک رخسار تو طپانچه زند تو رخسار دیگر پیش وی نهی و هر که بگوشه جامه تو دست
زند تو ردای خود را بوی بخشی و هر که ترا یک میل تسخیر کند تو تا دو میل با وی بروی و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
اتم مظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود و تمام قوت و صلابت و عدل و شدت موسوی

وانت دهم ببین نشف وشغل ورانت عصوبی انما اشتکوک العقول فرمود و من همیشه در خنده بسم
و در میں آمده گشته و کمال جامعیت این بیت بخنده نمکین دل پری و جان بخشی * تبارک الله آه
این چه خنده و چه لب است * قوله تعالی ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث نیز اشارت
بعدالت و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بعد از تتبع سیر و شمایل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تتبع شرایع
و احکام وی منکشف گردد و بالله التوفیق **واصحابه خیار الامة** اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم
اجمعین فاضلتر و بهتر و بهتر از باقی امت اند که ایشانرا پروردگار تعالی برای صحبت و نصرت و اعانت
رسول خود برگزیده و اختیار و تقویت این دین قویم و اقامت این ملت عظمی بایشان کرده و کانوا احق
بها واهلها وکان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است
که منظوران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر است فرموده است که اگر یکی از شما مقدار
جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کرده است برابری نکند و حدیث خیر القرون قرنی
نیز از دلایل این مدعاست و غیر آن دلایل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر از این که بی واسطه جمال
مصطفی را دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی واسطه با مرد بینی الهی تحلیه
گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته
است اگرچه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت ممتد بود و در جهاد
و غزوه در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر دیده و یک ساعت نشسته در عرف
مصاحب نگویند و بعضی گویند که خیریت و افضلیتی که مذکور شد مخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار
نزد جمهور علما آنست که این افضلیت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم انداخته نیز شامل است
و بحقیقت بیک نظر بجمال وی دیدن و یکساعت در مجلس وی نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی می نماید و کار
دیگر کشاید که دیگر از خلوات و اربعینات نماید و نگشاید کذا فی قوت القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت
بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمر بن عبد البر است که از مشاهیر علماء حدیث است وی تجویز کرده که تواند بعد
از ایشان کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله
خیر ام آخره استدلال کرده و نیز در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما
که ایمان آورده ایم همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن

ایمان

ایمان آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضی الله تعالی عنه فرموده است که امر محمد رسول الله علیه الصلوة
والسلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر از آن نباشد که در غیبت بود آنگاه این آیت
و بعضی مفسران که الذین یومنون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان
چنان شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هر که دران زمان متمسک بسنت
باشد اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود بلکه از شما
و امثال این حدیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همانست که جمهور علما برآنند و مراد باین
کسیکه بایشان اشارت کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست و فضل
جزئی منافات با فضل کلی ندارد و ما تا که خلاف ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دیدن اکتفا کرده
اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و همنشینان دایمی آن حضرت اند و با وجود آن هیچ کرامتی با آن تفضیلیت نرسد
بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم یقینی که بدان حاصل گردد نرسد اگر چه اولیاء الله را صحبت معنوی با حضرت
حاصل است والله اعلم **والخلفاء الاربعة افضل الاصحاب** چهار یاران باصفا که خلفاء
راشدین و جانشینان مصطفی اند صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیکترین احباب
اویند و فضایل و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام چندان است که هیچ یکی از اصحاب با ایشان
در آنجا مشارکت و مساهمت نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار روشن گردد **وفضلهم**
علی ترتیب الخلافة والمراد بالافضلیة اکثریة الثواب
بدانکه اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق
است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذو النورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات و طریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنه
نزد بعضی بنص صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علماء سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه
همه اتفاق کردند بر خلافت ابوبکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه موافقت
و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند
که کمال ایشان میل و مداهنت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا یخافون
لومة لائم و اگر چه امیر المومنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه

زبیر و مقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بوده اند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند و
لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد درآمدند و بر او موافقت رفتند
و ابوبکر ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است
و من او را به بیعت خود الزام نمی کنم اختیار بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری را غیر من
اولی دانید و مصلحت بینید اول کسیکه با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند
غیر ترا اولی نخواهیم ترا پیغمبر صلی الله علیه و سلم در امر دین پیش کرد و دیگر که تواند پس انداخت اشارت
بامامت نماز کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود با که ما را آن گران آمد که از
اهل بیعت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما میدانیم که
اولی را حق بامامت تویی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله تعالی عنهم طائعة بر روس اشهاد بیعت
و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل اجتهاد و تحری صواب تا روح در انعقاد اجماع نباشد
و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه در وقت بیعت اشتغال بتجهیز و تکفین آن حضرت
بود و بعد از آن بسبب حزن مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و از اینجا
امتداد مدت توقف و تردد و فهم کرد حتی که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت حضرت فاطمه زهرا رضی الله
تعالی عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود و در آخر هما نزد زبیر و نزد دیگر بود والله عالم و بالجمله علی مرتضی
دایم مطیع و سامع و ممتثل امر ابوبکر بود و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا و مشوره میکرد و از غزوه بنی
حنیفه که مسیلمه کذاب در آنجا کشته شد با وی بود و جاریه را از غنایم آن غزوه که ام محمد بن حنیفه است
تسری برگرفت و اگر غزا همراه امام حق نمی بود تصرف در غنایم آنجا جایز نمی بود و بهیچ حالی روا دارد که علی
مرتضی که شیر خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در احادیث آمده
است که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع باشد
و با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا النص در شان خود شنیده باشد بطلب حق خود برآید
و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که با حق با وی در نزاع
بود و بر او خلافت میرفت چرا جنگ کرد و بجهت چه آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند
بخدا که پیدا کننده نفس و دزد و بانده و خالق است که اگر پیغمبر چیزی با من عهد کرده باشد و اقرار فرموده باشند و من

چرا این رای برمن نبود ونگذارم ابن ابی قحافه را که برادنی پایه پیمبر مصطفی صلی الله علیه وسلم برابد لکن چون آنحضرت با وجود حضور من ومعرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند وبا مردم نماز گزارد مرا مجال نزاع دران نبود وچون آنحضرت او را با مردین ما اختیار کرد مارا اختیار او در کار دنیا اولی باشد وشیعه گویند که این همه از جهت تقیه بود واز جهت ترس جان وخوف عدا وتحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب وصریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد وسکوت ورزید وبطلب حق برنخاست آن بود که از اعادی ترسید تا وی را نکشند وهلاک نکنند این چه تهمت مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان ویقین که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا واز پیمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من تو ئی واین بشارت غیر این معنی ندارد که مشغول نمیت واجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود و بگردی از مردم بترسد وانکه اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم ونیز تقیه وتوقف در جائی بود که صاحب حق ضعیف ومغلوب وزبون باشد وتنها که همین است علی مرتضی با آن شجاعت وصلابت در دین وتوکل بر خدا کردی داشت وفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن عظمت وعلو منصب زوجه وی وحسن وحسین سبط رسول الله هم با آن رفعت محل تابع وی وزبیر بن عمه رسول الله با کمال شجاعت وشهامت که داشت باوی وبنو هاشم با آن شوکت وغیرت وشجاعت برادران وی دیگر ضعف وزبونی چه معنی دارد وروایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست بیرون آر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم وی بیعت کرد وهیچکس را مجال خلاف با تو نماند وابو سفیان اموی گفت چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد وازدل بیعت من قریش اشارت با بوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من سوار وپیاده چندان جمع کنم که تمام وادی پرگردد ودمار از روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی او را منع کرد وزجر فرمود که یا عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگوئی خواهی که فتنه برپا شود واین شیعه تقیه را بر پیغمبران جایز نه بلکه واجب میدارند ومیگویند که اظهار کفر از انبیا صلوة الله علیهم در مقام خوف از تقیه جایز باشد حتی گویند که آنحضرت علی مرتضی را بامامت نماز در مرض خود تعیین کرده بود ولیکن مانع از اظهار خوف وتقیه شد هر گاه که امثال این احتمالات شنیعه را در سید المرسلین صلی الله علیه وسلم راه دهند دیگر کسی با ایشان چه گوید قبحهم الله ما اجهلهم وافسد اعتقادهم اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد مستکبر تر از قوم نوح ومتمرد تر از نمرود وظالم تر از فرعون که خواهد بود وباوجود آن نوح وابراهیم وموسی اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر وهر چه صحابه بلکه سایر علما ومجتهدان این امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد وثابت گردد ویقین اگر یک از افراد ان بحکم المجتهد یخطی ویصیب احتمال خطا دارد

ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را مانعی نیست که جز بر حق و ثواب نبود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن لتکونوا
شهداء علی الناس و قوله تعالی و یتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة و حدیث نبوی لن یجتمع امتی علی الضلالة
هر چیزی را که اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر چنانکه تمام صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت
ابوبکر جمله راه خطا رفته و ارتکاب ظلم کرده و خلاف حکم پیغمبر ورزیده و حق صریح پوشیده باشند پس این سخن و شایع آن
در تمام دین و ملت سرایت کند و در هیچ جا هیچ حکم شرع وثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت بانقل ایشان
ثابت شده است و ایشان خود بر زعم شما ظالم و فاسق و ساتر حق بوده اند پس هیچ فاسق و تساهلی بالاتر ازین نباشد
نعوذ بالله من الجهالة والغباوة و امام فخر رازی در بعضی از مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و گفته که بحکم
قرآن مجید که فرموده لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون معلوم شود که مورچه سلیمان [illegible]
رافضی است زیرا که مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای خود در آیید که سلیمان بی شعور و نادانسته پامال
کنند پس معلوم گردد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند پامال کردن مورچها و ظلم ایشان دیده و دانسته متصور نیست و آنان
یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین عمدا حق اهل بیت را پامال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این
قدر ندانستند که از صحابه پیغمبر بالاتفاق ظلم درست نباشد و با هیچ وجه دلیلی قطعی تر از اجماع صحابه که کل دعاة دین و ملت
درست ایشان بوده و احکام شریعت و منصب ایشان سپرده شده است نباشد و هیچ الزامی قوی تر از اطاعت
و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام دنیا و دین نخواهد بود و بحقیقت همه دلیلی که بر فضل و کمال علی مرتضی هست کرم الله
وجهه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت تا شش ماه در متابعت کرد
و بآخر بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود و آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که امیر المؤمنین علی پرسیدند
که سبب چیست که امر خلافت با آن خلیفه منتظم و ملتئم و لیکن خلافت آمد و در عهد خلافت شما همه شیخ و هرج بظهور رسید فرمود
که ناصر و معین و مردم ایشان ما بودیم و ناصر و معین ما شما آید دیگر چه حال باشد و تحقیق فعل حضرت علی مجوب است بر قول آنکه باجماع
و اتفاق صحابه که مسند رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر بر صواب نمود و بنا بر آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که منابر آخر
بر مادری نفس و جان و بصیرت که بادعا خلایق مینواز دی همین چند تن از اصحاب بهره یافته و بر حق بوده و در راه راست یافته باشند
و دیگر تمامی اصحاب یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضایل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت رفته باشند
و بعد از وی هر کاری که ازو انتظام تمام مهام دین و ملت بران [illegible] همه خطا کرده و در ظلم و ضلالت رفته اند این
منقصت بسید کائنات [illegible] پس یقین معلوم شود که خلافت ابوبکر صدیق بصدق —

و صواب بود غایت تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقهٔ زیدیه که ایشان را اعدل فرق شیعه میگویند
برآنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق علی بود ولیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی هنوز
از خون دشمنان دین خشک نشده بود و نقارها و عداوتها در دلها متمکن گشته اگر ویرا کرم الله وجهه خلیفه می ساختند
شاید هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت میشد و در نصب ابوبکر تسکین نائرهٔ فتنه و فساد بود و مبنا و مدار این
مذهب بر افضلیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و علمای سنت را در هر دو جا سخن است میگویند
که واجب نیست که خلیفه افضل و اکمل اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح مهام
دین و اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در اهلیت امامت و استحقاق خلافت کافیست و وجود این
صفات در ابوبکر بشهادت نقل آثار و سیر و تواریخ رضی الله عنه مقطوع به است و بعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه
بنص کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تنصیص کرده است بر خلافت وی و مختار نزد اهل التحقیق آنست که در هیچ
جانب یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت علی نص قطعی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده اگرچه هر یکی از فریقین
ادعای نص بر مذهب خود کرده است و از نصوص خصم جواب داده زیرا که اگر نصی بر خلافت مرتضی علی کرم الله وجهه موجود
می بود هرگز انعقاد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار
آن نص و سکوت از حق و ترک طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه پیش تحریر یافت و اگر نصی بر خلافت ابی بکر وجود
میداشت تقاول مهاجرین و انصار که منا امیر و منکم امیر در بحث نبودی و رد و بدل آنجا حاجت نمی شد چنانچه در قصهٔ
نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند توانند که تقاول و تخالف از برای تحقیق حجت و تفتیش مقصد بود از جهت
خفای آن نص و عدم علم بعضی اصحاب بآن پس تنزل ابوبکر از آن مقام و تخییر وی علی را و سائر اصحاب را در بیعت چه معنی
دارد چه در امر واجب منصوص تخییر و تواضع گنجایش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب
و ابو عبیده بن الجراح که پیغامبر او را امین امت خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت مخصوص قریش است
قریش کس را نرسد که دعوی امامت کند پیش ما را ازین دو کس هر که خواهید اختیار کنید اگر نص درین باب بودی
اختیار عمر و ابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع
را سند باید و نص ظنی یا غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و دلایل بعضی
و تزییف بعضی و تحلیل ایشان در کتب جمهور مذکور است و چون آن خارج از وضع این رساله بود و ترک آن لازم
وقت افتاده موقوف بتالیف کتابی دیگر افتاد والله الموفق و چون خلافت ابی بکر باجماع ثابت شد و امتثال امر او

پیز کار مسلمانان قایم گشت و وی در وقت رحلت خود التفویض امر بعمر نامزد کرد و او را خلیفه ساخت و عهد نامه
بنام او نوشت و مردم را بمتابعت وی در آن نامزدی امر کرد و تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود
و فرمود بایعنا من فیه وان کان عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را
میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم مشترک داشت و بعد آن تفویض
برای عبد الرحمن بن عوف کردند و وی عثمان را اختیار نمود پس علی و تمام صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند
و در احکام دنیا و دین او را امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان رضی الله عنه نیز باجماع ثبوت یافت و بعد او وی علی مرتضی رضی
الله تعالی عنه خود نشین بود و اکمل و افضل اهل زمان خود پس وی کرم الله وجهه باجماع اهل حل و عقد خلیفه برحق و امام مطلق
شد و مزاحمی و خلافی که از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمد [illegible] خلاف حق با اسمت بود بلکه منشا آن همین خروج
خطا در اجتهاد که [illegible] فاقول عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفاء اربعه بر ترتیب خلافت است یعنی افضل
اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عند الله و تحریر مسئله چنانکه علما کرده اند آنست که
قول با فلان افضل است از غیر خود در باب رجحان آن فلان را طلب است بآن غیر و این رجحان نه آنکه بجمیع وجوه در جمیع
صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصویر کرده شود و موازنه نمایند آن فلان راجح آید و کامل بود و یا بمجموع صفات فضائل
من حیث المجموع و این معنی بان جمع شود که در آن صفتی از صفات کمالی باشد که در مافضل نبود و فواید که آن رجحان از جهت
خاص و معنی مخصوص باشد و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله نه بوجوه دیگر مثل
زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه آن را در عرف فضیلت می نامند
و مخصوص بود بنفس و لازم وی بود و این صفات اثر در رجحان بآن غیر در اجابت فضائل دیگر بوجوه فضائل من
حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب از فضائل بود که منافع و نتایج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت
ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و اعزاز اسلام و کثرت خیرات و صلات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن
میگویند که این صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چنانکه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله تعالی عنه ابتدا ایمان
آورد و کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و
عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دایم در رفع منازعات کفار و اعلای
اعلام دین بود چه در حالت حیات آنحضرت و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آورده است که وی
رضی الله عنه در صحابه امام بیشتر که در اظهار شعائر دین و شعائر کسی را مجال نبود مسجدی در حوضه بنا کرده بود و در آنجا نماز

میکرد

میکرد و قرآن میخواندند و اطفال و جوانان نزدیش گرد می آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده باشد شروع در تقریر آن کنیم و هر چه از اقوال علماء در اینجا آمده است نقل نمائیم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و مروی از امام مالک و غیر وی از بعضی اسلاف اهل سنت و جماعت توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسیدند که افضل است بعد از پیغمبر گفت ابوبکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چه میگوئی گفت مقتدایان دین از ایشان که من دریافتم هیچ یکی را نیافتم که تفضیل یکی بر دیگری میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین نیز توقف است میان ایشان و منقول از ابوبکر بن خزیمه تفضیل علی مرتضی است بر عثمان در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه علی را تقدیم است بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور است که مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قایل است و از علماء حدیث ذاهب تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحق بن خزیمه است و امام محیی الدین نووی در شرح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت از اهل کوفه به تقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید که افضل صحابه علی الاطلاق ابوبکر است و بعد از آن عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از علماء سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده است و ابوبکر خزیمه نیز بدان رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری می گوید که بعضی از سلف به تقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند که وی در آخر عمر از آن رجوع کرده است والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده و اختلافی که هست در علی و عثمان است و بالجمله قرار داد مشایخ اهل سنت بر آن است که در تقدیم ابوبکر و عمر بر سایر صحابه در رعایت ترتیب میان ایشان خلافی نیست ولیکن بعضی از فقهاء محدثین در شرح قصیدة امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفاء اربعه مخصوص است بما عدای اولاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابن عبد البر که از مشاهیر علماء حدیث است در استیعاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید مروی از سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورده است ولیکن از جهة خوف ابو طالب کتمان نمود و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفضیل میدهند بر هر که غیر او ست این کلام ابن عبد البر است ولیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول است و معتبر نیست زیرا که روایت مشائی که مخالف قول جمهور است معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیر تسلیم روایت وی از آن جماعت صحابه که در تفضیل علی مرتضی انتساب کرده اند و امثال آن روایات چنانچه خطابی از بعض مشایخ خود نقل میکنند که می گفتند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علماء شافعیه است در طبقات کبری از بعض متاخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهة ثبوت حرمت بالصهر رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخ جلال الدین

سیوطی در کتاب خصائص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادرش ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفاء
اربعه و از امام مالک آورده اند که ما نفضل علی بضعة من النبی صلی الله علیه وسلم احدا فرمودن هیچ کس را برابر جگر پاره رسول الله
افضلیت هم این تفضیل نسبت بدیگران باشد نه بایشان میگویند که این همه روایات ضرر بمقصود ندارد و منافی مدعا ما اصحاب چنانچه
تحریر کرده آمد اثبات افضلیت بوجهی از وجوه است و آن مفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد
راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بسوی شرف نسب و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اجزاء او میباشد شرفی و بستانی هست که در ذات شیخین نیست هیچکس را درینجا مجال توقف و انکار نخواهد بود و باوجود آن
ثواب شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است بالجمله قول خطابی که از بعض مشایخ خود نقل کرده است نیک در
نمیتوان یافت که چه مقصود دارد و خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است ابوبکر خیر و علی افضل من ابی بکر
اگر مراد خیریت ابی بکر از وجهی است و افضلیت علی از وجهی دیگر پس این سخن است بیرون از دایره خلاف و خارج از محل نزاع
و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسب و امثال آن پس منافات بمقصود
ندارد و اگر غرضی دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم اکنون سخن دران ماند که مسئله
ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بران گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن عمارات و قرائن
است که رجحان و اولویت میرساند بعضی برانند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین آنست که ظنی است امام الحرمین در ارشاد
بعد از اثبات خلافت علی بالترتیب بطریق سؤال میگوید بعضی از صحابه تفضیل میدهند بعضی را بر بعضی دیگر با از مسئله تفضیل و تفضیل ایشان سکوت
و اعراض می کنند جوابش میگوید که بنا مسئله تفضیل بران است که امامت مفضول با وجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت
و جماعت برانند که امام افضل باید و لیکن اگر نصب وی موجب هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر
اهلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات و شرایط آن از قرشیه و علم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین و اسلام
و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز باشد و میگوید که نزد من مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست و خبر اخبار عام
که در غیر این امامت کبری که سخن ما دران است یعنی امامت نماز که امامت صغراش گویند وارد شده است نیست مثل قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یؤمکم اقرؤکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن خوانتر و بعلم فقه داناتر باشد و این خود بقطع خبر صحیح
صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل افضلیت تواند بود و نزد ما دلیلی دیگر نیست که
قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمه بر بعضی چه عقل را بدرک آن راه نیست و اخبار که در فضایل ایشان ورود یافته متعارض
اند و پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد و لیکن غالب ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلایق است بعد از پیغمبران علیهم السلام

بعد از وی عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است که بهترین مردم
بعد از پیغامبر ابوبکر و عمر بعد از ان خداوند داناتر است با که بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است و میگوید که این قولی
که با مرای خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجانبت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مغرب
در شرح قصیده امالیه نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم فقهاء و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجة الاسلام میگوید که علما
را خلافست در انکه تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است
معا یا در ظاهر فقط انجا دو قول است انتهی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد فضایل علی مرتضی که شیعه بدان استدلال
بافضلیت وی کرم الله وجهه گرداند و جواب از ان بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید بدان که مسئله افضلیت از ان
قبیل است که بوروی جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب طریق استدلال راه نیست
و مستند ان جز نقل نتواند بود و از مسئلها نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن دران باب اکتفا توان کرد بلکه این
مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم و یقین است و نصوص مذکوره را از طرفین با وجود معارض
قطعی نه و غایت دلالت آن با اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب زیاده ثواب
قطعا نبود چه اجر و ثواب بفضل خداست و وابسته بمشیت وی سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع ثواب دهد که مطیع را نه دهد چنانچه در
ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن
چه امامت مفضول با وجود فاضل ترا از اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز ان قطعی نیست لیکن مشایخ ملت را چنان
یافتیم که افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان مقتضای ان کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بر ان
نمیداشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بران نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم و مراد ایشان میرویم و حقیقت
امر را بعالم الهی تفویض مینمائیم و آمدی که از اعاظم علماء اصول فقه و کلام است میگوید که مراد از تفضیل اختصاص یکی از دو
شخص است بفضلی و صفتی که در دیگران نباشد خواه اصل فضیلت آن صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که
در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را اعلم گوییم
از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمال دارد که در دیگر نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است و بدین معنی تفضیل
در صحابه قطع نتوان کرد هر فضیلتی که در یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک دران باشد و اگر شریک نباشد فضیلتی دیگر
مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضایل ترجیح نتوان کرد چه بیک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح

اجری یا ثوابی بود که ارباب فضایل کثیره را بود پس جزم بافضلیت یعنی کثرت ثواب نیز مطلوب نباشد این ترجمه
مراد محقق شارح اوست انتهی و مولانا سعدالدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید
که سلف را برین یافتیم و ظاهر آنست که اگر ایشان را دلیلی بران نمی بود حکم بران نمیکردند ما خود دلایل جانبین متعارض
یافتیم و این مسئله از آن قبیل نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و توقف در وی مخل بچیزی از واجبات گردد انتهی
و جریان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه نیز برین نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه یاد کرده جزم
داشته طرق کرده و داد تشدد و تعصب مذهب داده است میگوید شیخ ابوالحسن اشعری دلیل بران کرده که تفضیل ابوبکر رضی الله
عنه بر سایر اصحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین و صاحب مفهم
در شرح صحیح مسلم نیز جزم بظنیت آن کرده است و ابن عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده است که سوگند خورده است که اگر
مردی گوید که عمر افضل است از ابوبکر رضی الله عنهما عنف نکنم و با وی درشتی نکنم و اگر علی را افضل تر از ابوبکر گوید نیز با وی درشتی نکنم اگر بفضل
شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و مدح و ثنا ایشان بجا آرد که ایشان اهل و مستحق اند و بس عبدالرزاق میگوید
که این سخن را از معمر بن کریم نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد و شیخ ابن حجر میگوید که ملحوظ و مبنی عدم منع و درشتی جز آن نیست
که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نکند و گوش بر روایات شاذه
که در جانب خلاف نقل کرده میشد مبنی ظاهر است و لیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره چنانچه راجح و مختار ایشان
است حکم بظنیت آن درست نباید چه اجماع از دلایل قطعیه است جوابش آنست که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است
که اجماع دلیل قطعی است لیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در آنجا اختلاف اصلا نبود و آنکه در وی
خلافی بود اگرچه شاذ و نادر بود ظنی بود و از قطعیت برآید هرچند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتدبه نبود و مانع
از انعقاد اجماع نباید و لیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیت بی تاثیر نبود و با آنکه اجماعی که در خلافت بر سبیل افضلیت
ظنیست داخل اجماع نیز قطعی بیان نکرده آمد چنانچه از عبارات آنها اشارات مفهوم میگردد و پس صفت ظنیت درین مسئله
قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب
است ظاهر آنست که فضیلت نیز بهمین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بدرجه قطع و یقین لازم
نیاید آیا نمی بینی که اهل سنت و جماعت احقیت عثمان رضی الله عنه بخلافت باجماع دانند و در افضلیت وی خلاف پس
معلوم شد که قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافت هم مستلزم نگردد و نیز حقیقت
فضل همان است که نزد پروردگار ثابت است و اطلاع بران جز باخبار و وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثنا همه ایشان

دررو یافته است و متعارض آمده است انها که دراک زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نموده باشند بقراین و امارات دریافته باشند و لیکن دیگران که نظر بر حرف دلیل و مفهوم کلام افتند و مفهوم کلام متعارض
آید دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن با ایشان نبود و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات
اصحاب در رو دیافته جز توقف و امساک نیاید و این همه ترجمه کلام صواعق محرقه و حاصل آن بود و در ردیه بخاری از شیخ موافقت
کرده نقل کرده شد نیز تمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اهل سنت و جماعت میگوئیم که مسئله افضلیت برین
ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعه لازم می افتد که قطعی گویند و قائل شوند بافضلیت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما جزما و یقینا
زیرا که معتقد ایشان در حق علی مرتضی و ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع
و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس
بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه برملا در حضور شیعه خود مدح و ثنا ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و بیان افضلیت ایشان
میکرد و ذهبی از هشتاد و چند نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده که آنحضرت یعنی علی مرتضی رضی الله
عنه و کرم الله وجهه فرموده است که خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پس پسرش محمد بن حنفیه
رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من یکی مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده و در بعضی طرق
آمده است که فرمود دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل کنند بر ایشان و مفتری است و هرچه مفتریان
کنند بر وی کردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر روایت می کند که علی مرتضی بر عمر بن الخطاب رضی الله عنهم
که برد ای پیچیده افتاده بود بگذشت و بایستاده و فرمود هیچکس را نخواهم محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامه اعمال وی
ملاقات کنم الا این مرد پیچیده برد. و دارقطنی روایت می کند که ابوجحیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد و جماعتی را در لعنت
که مخالفت وی میکنند پس بمخالفت ایشان بسخت محزون شد و بمن حضرت بر رفت پس آنحضرت دست او را گرفت و درون
برد و پرسید که یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست و حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین
این امت کیست بهترین این امت ابوبکر است ثم عمر است پس ابوجحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث پوشیده
ندارم از حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم از ابی جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر گفت
بهترین این امت بعد از پیغامبر ابوبکر است ثم عمر است امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع و اشتهار آمده بلکه بحد تواتر رسیده
و شیعه گویند که این و هرچه ازین باب از ائمه اهل البیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابوبکر و عمر را که گفته اند
از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر اینچنین اظهار نکنند دیگران ایشان را جای نمانند و سلامت از حال ایشان

وجه سبب مذکور تصریح ایشان بر خلاف آن بود و این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که سب علی
مرتضی بغیر عذر کرده و حق بود بر جان و دلیل مضروبه و مقهور باشد و لهذا اظهار حق و رد باطل عاجز و خایف (اسد الله الغالب
بود و بخاری ... اهل سنت او دلیل رد اعتراف و اعتراف مع علی منقبت او و دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل
و بشهرت رسیده و به تواتر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات
نه داشت ابو حنیفه رحمه الله تعالی پرسیدند که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه بود
گفت آنکه در اظهار حق روی هیچ کس نمی دید و از هیچ احدی مبالات نداشت و مداهنت نمی کرد شافعی هم گفت زیرا که وی
زاهد بود و زاهد را به دنیا و اهل دنیا مبالاتی نباشد و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را پروای از
کس نبود و شریف بود و شریف را پروای کسی نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در بلاد و در غیر اوان خلافت صورت امکان دارد
و وی کرم الله وجهه در وقت با خلص اصحاب و اتباع خود یکجا بود و در زمان خلافت و عهد شوکت و نفاذ امر الا اظهار
میسر بود و این با تقیه جمع نشود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما را دوست میداری گفت دوست دارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان می برند که تو ایشان را از روی خوف و تقیه میگویی
... خلافت ... از احیا باشد نه از اموات بعد از آن ... هشام بن عبد الملک
مروانی ... امیر وقت و سلطان عهد بود ... در مدح و ثنای ابوبکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد چرا در مدح و
تشنیع حال هشام بن عبد الملک ... حکومت ... تصرف و اختیار او ... در برگاه که حال محمد باقر
... شجاعت ... کثرت ... عدل کامل
است قیاس ... کرد و اگر خوف و تقیه ... برهان ... در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت
و شدت ... و خوارج میکرد و آنجا خود ... حرب و قتال و اظهار حق ... بلا ... از
... باشد و این ... حق ... ساکت ... شاهد
کردار حق ... دیگر ... واجب ... بعضی از ...
... عبد الله بن مبارک ...
... و اسلام اظهار کرد و سب صحابه رضی الله عنهم میکرد ...
... اهل ... کرم الله وجهه ...
از ... مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن هیچ طالبی را مجال دم زدن نبود و اکثر علمای سنت و جماعت در افضلیت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نموده اند و همین کافی و وافی بود از همین جاست
که بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده اند مثل عبد الرزاق که از اهل روایت و صاحب حدیث
است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم بجهة تفضیل علی رضی الله عنهم ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود
نمیکرد من نیز نمی کردم گناه عظیم تر از این نبود که من علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این کلام ترجمه کلام ابن
حجر او و اگر بدیده انصاف نگرند دانند که در کتب دیگر سخن باین تفصیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام را با
اول ضم کرده بنگرند و اضطراب و استعجال ننمایند والله اعلم و منه التوفیق

فائدة العشرة المبشرة

بعد از خلفاء اربعه فضل مر باقی عشره مبشره راست و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة
و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر قریش و عمده مهاجرین و اقارب
مصطفی صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم اند ایشان را سوابق و مآثر در اسلام ثابت که دیگران را نیست و بهشتی بودن
ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و
حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر مثلا و شهرت این ده تن باین
لقب بجهت وقوع بشارت ایشانست در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن مناقب بجمیعهم ایشان
نشان ایشانست و در برخی مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر و براه سوء ادب رفته اند و عوام خلق پنداشته اند
که بشارت بدخول جنت قطعی بدان مخصوص این عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب
علمان عربیت خوان که هم کالی از جمله عوام بالاتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت بهشت است لیکن بشارت

مشهور است و صحیح‌تر مجدد تواتر معنوی بشارت بانی عشره نیز بحد شهرت رسیده و در بشارت بعضی دیگر احادیث آحاد وارد مراتب
آن در حکم در غیر عشره مبشره آنست که گوینده مؤمنان از اهل جنت باشند و کافران از اهل نار لیکن جزم و قطع در خصوص کسی بجنت
یا بنار و تمام تحقیق آن از کتب کلام باید جست و بالله التوفیق **فاهل بدر** بعد از عشره مبشره در فضیلت اهل بدر واقعه بدر
است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعده پروردگار عز اسمه که برسول
خدا کرده بود گشته و اعدای دین از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و امثال ایشان لعنت الله علیهم
اجمعین دران غزوه بجهنم رفته و پنج هزار ملایک مسومین بنصرت مؤمنان در انجا غزا کرده و عشره مبشره همه از اهل
بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مطهره مانده بود
و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در قسمت غنایم شریک ساخت و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و بیرا اهل بهشت
و فضلا در شان ایشان واقع شده است که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و در جای
دیگر فرموده لن یدخل النار رجل شهد بدرا والحدیبیة و در حدیث آمده است آن ملایکه که درین غزوه بدر حاضر بوده اند
بفضل و عزت در درگاه خداوندی از دیگران ممتاز اند **فاحد** بعد از اهل بدر در فضیلت اهل غزوه
احد است که در سال چهارم واقع شده و ابتلای شدید باهل اسلام رسیده و دندان مبارک مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم را کافری مجروح ساخته و خیال کنند که دندان شریف تمام از بیخ برآمده و افتاده بود بلکه گوشه
پاره از وی شکسته بود و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدای احد است و هفتاد تن از صحابه کرام در انجا بسرای
شهادت رسیدند و عشره مبشره نیز در جبل احد بودند و سر گروه مشرکان در غزوه احد ابوسفیان اموی بود که بعد
از غزوه بدر سوگند خورده و جامه غسل [illegible] تا انتقام خود از سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و اصحاب
بکشد و اسلام ابوسفیان و معاویه بن ابوسفیان در عام فتح مکه است **فاهل بیعة الرضوان** بیعة الرضوان
نام آن بیعت است که مسلمانان در عام حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند چنانکه در قرآن مجید میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده که لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة [illegible]
[illegible] روایت ترتیب مذکور در افضلیت جمیع علما است که ابومنصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین
[illegible] در تفضیل [illegible] در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود لیکن از
[illegible] اعلم [illegible] اصحاب بفضل و کرامت بعلم و تقوی است که ان اکرمکم عند الله
اتقیکم [illegible] اولاد و اصحاب نیز ترتیب [illegible] با اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که [illegible]

و فاطمه

وفاطمة سيدة نساء اهل الجنة والحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة ما این مسئله را علاحده در عقاید ذکر کرده‌ایم از جهت تشنیع و رد بر زعم این
نادان که تعلیق بشارت را مخصوص بعشره مبشره دارند و تنبیها بآنکه علما بر رغم رفضه استنکاف از ذکر این سه تن
پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب است و این حدیث دلالت دارد بر تفضیل فاطمه زهرا بر تمامه نساء مؤمنات
که عنوان نساء اهل الجنت شامل ایشانست حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه کذا ذکره السیوطی و در بعضی اخبار
تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم رضی الله عنها از عموم
نساء که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات بعکس
نیز دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است و ظاهر این حدیث
مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده که فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود و بعضی فاضل‌تر از غیر
خود تواند که اختلاف این اخبار بحسب تدریج اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه
بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علما عایشه را
مفضل میشمرند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف
باشد از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من و تو و علی و حسن و حسین
در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد
میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل نساء عالم است سیوطی در فتاوی میگوید درینجا سه مذهب است اصح مذاهب آنکه
فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی بمساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علما حنفیه و بعضی
از شافعیه توقف قایل‌ترند و چون مالک را ازان پرسیدند گفت فاطمة بضعة من النبی فاطمه جگر پاره پیغمبر است
ولا افضل علی بضعة من رسول الله احدا من هیچ کسی را بر جگر پاره پیغمبر فضیلت نمی‌نهم و امام سبکی فرموده است که آنچه
مختار ما و دین ماست آنست که فاطمه افضلست بعد از وی مادرش خدیجه بعد از آن عایشه رضی الله عنهن اجمعین
و سیوطی میگوید که افضل نساء مریم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خصائص خدیجه
مذکور است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین تصریح کرده‌اند که خدیجه افضل است و در بعضی
احادیث آمده است که افضل و اکمل نساء عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و آسیه امرأة فرعون است
و در بعضی از روایات بخاری لفظ آسیه امرأة فرعون هم چنین واقع شده و شیخ ابن حجر عسقلانی

۵

نیز باید کرد در اینجا تصریح است بافضلیت فاطمه بر ابر از عائشه صدیقه رضی الله عنهما و مراد بنساء در حدیث فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین الادلة انتهی قال العبد الضعیف اصلح الله حاله که حق آن می نماید که وجوه فضیلت مختلف است و لیکن از احادیث چنان معلوم شود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت و بعد از خدیجه عائشه احب ازواج و اگر نه وجوه فضیلت و محبت مختلف از نه مشکل شود با آنکه در بعضی احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جمیع زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم عائشه بود و از مردان پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین زنان فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود بلکه بعضی از علما گفته اند اگر چه سخنی است در غایت شذوذ که عائشه افضل است از فاطمه حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مشکل شود و سر افضلیت کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و نجابت شرف ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر کسی بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم

والخلافة ثلثون سنة ثم بعدها ملك وعمارة

و در حدیث آمده است که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملکا عضوضا میفرماید که خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از نیش وی کم کسی خلاص یابد تمامی سی سال بانتهای رسید امیر المؤمنین علی مرتضی شد و تحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه خلیفه بود و تمامی خلافت نبوت گشت پس معاویه و هر که بعد از وست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهان اند و کار امرای عباسیه را خلفا گویند مجاز یا بتشبیه بخلفا راست تحقیق چنین است شیخ کمال الدین بن همام در مسایره میگوید که تمام اهل حق باتفاق دارند مر اکثر معاویه آنچه گفته است ما خلفا و مشایخ اهل سنت را خلافت کردی بعد از وفات امیر المؤمنین علی امام شد و بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شد مراد ایشان آنست که امام ... و بعد از تسلیم امام حسن استقلال امر با بو علی ... کرد

ونكف عن ذكر الصحابة الا بخير

روش اهل سنت و جماعت آنست که صحابه رسول را جز بخیر یاد نکنند و طعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان بهاره سوء ادب نورزند از جهت نگاه داشت نسبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در فضایل و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه الآیة و مثل رضی الله عنهم و رضوا عنه و خصوصا کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اکرموا اصحابی فانهم خیارکم و الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی

قوله

فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله فیوشک ان
یاخذه وانچه از بعضی ازیشان در مشاجرات و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق اهلبیت نبوی و رعایت ادب ایشان
نقل کنند بعد از ثبوت تسلیم صحت آن اخبار ازان اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده
انگارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی و ظن با یقین معارض نگردد
و یقینی بظنی متروک نشود و بالجمله سرحد دار اسلام و سنت تا معاویه و عمرو بن عاص و مغیره ابن شعبه و اشباه و امثال
ایشان است هرکه براه اتباع مشایخ سنت و جماعت رود و کوزبان را از سب و لعن ایشان بربندد اگرچه جهت خصوص
بعضی امور که ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را دشمنی و خاطر را که در پی دست دهد با وجود آن سلامت در
اغماض و کف لسان است و در آثار آمده است که در غزوه صفین شخصی را از جانب معاویه نیز دا بمرا اسیر کرده آوردند یکی
از حاضران بحال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله من بعد ام کردی مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر
حال وی اینچنین شد حضرت امیر رضی الله عنه نیز مو دید گوئی که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن ایشان
اگر مخالف دلیل قطعی بود کافرست چنانچه قذف عایشه رضی الله عنها معاذ الله من ذلک که طهارت ذیل وی ازان بنصوص قرآن
ثابت شده والا بدعت و فسق بود علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وی بغی و خروج است
بر امام برحق و خلیفه مطلق که علی مرتضی باشد چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بحد شهرت و تواتر معنوی رسیده آمده
تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار اثبات آن میکند و آن موجب کفر نیست و موجب لعن نیز
نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و ائمه اهل سنت لعن ایشان منقول نشده است و در اصل نهاده است و شیمه
اهل سنت ترک سب و لعن است کالمؤمن لیس بلعان و لعنت بر خصوص شخصی اگرچه کافر بود جایز نداشته اند جز آنکه
که عاقبت کار او بایمان و شهادت بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در یزید
شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و امرا الاف وی روند و گمان کنند که وی مجتهد از آنکه با تفاق
مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که وی با وجود امام
حسین امام و امیر شد و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد جمعی از صحابه که در زمان وی بودند و اولاد صحابه همه
خارج از اطاعت وی بودند چنانچه جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی رسیده کربلا دیده باز گشتند و اوجانب [illegible]
سنی و مایه [illegible] ایشان بنیاد و بعد ازانکه حال مصاحبت [illegible] ادراک [illegible]
کرده اند گفتند که وی عدو الله شارب خمر و تارک صلوة و زانی [illegible] و بعضی دیگر گویند که وی [illegible]

آنحضرت کرده و بدان راضی بود و بعد از قتل وی با اهل بیت وی بسر در و بشر شد و این سخن نیز مردود و باطل
است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم و استبشار وی بقتل ایشان و اذلال
و اهانت اهل بیت ایشان را به رتبه تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی دیگر گویند
که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافر است و لیکن شیء
سمی ربایست که اقاویل احادیث نبوی که ناطق اند با آنکه بغض و ایذا و اهانت فاطمه و اولاد او موجب بغض و ایذا
و اهانت رسول الله صلی الله علیه وسلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلا شک
آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بعض دیگر گویند که خاتمت
وی معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب آن کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس الامر بر توبه رفته و میل امام
غزالی در احیاء العلوم باین حکایتی است و بعضی از علمای سلف و اعلام است مثل امام احمد حنبل و امثال
ایشان او را بروی لعنت کرده اند و ابن جوزی که بکمال شدت و تعصب در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب
جواز لعن وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و بالجمله وی مبغوض ترین مردم
است نزد ما و کارهای که این بی سعادت درین امت کرده هیچ نکرده بعد از قتل امام حسین و اهانت اهل بیت لشکر
تجهیز مدینه مطهره و قتل اهل آن فرستاده و بقیه از صحابه و تابعین را از قتل کرده و بعد از تخریب مدینه امر بالتجاوز
حرم مکه معظمه و قتل عبد الله ابن الزبیر کرده و هم در اثنای این حالت از دنیا رفته و دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند
حق تعالی دلهای ما را و تمام مسلمانان را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت نبوت
بد بوده و بد اندیشیده و خون ایشان را پامال کرده و با ایشان بار محبت و صدق عقیدت و نیت نبوده نگاه دارد
و ما را با محبان ما را در زمره محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و کیش ایشان وا دارد بمنه و کرمه

رمز ترتیب **والمجتهد یخطی و یصیب** مذهب مختار آنست که مجتهد گاهی

خطا نیز کند و در خطائی که کند معذور است بلکه ماجور چنانچه در صحیح وی بود از بذل مجهود کرده و اثبات
ثواب بر بیت مشغولی است در حدیث آمده است ان اخطأت فلک حسنة وان اصبت فلک عشر حسنات و بعضی
گویند که مجتهد مصیب است و معنی اصابت وی بیان است که مودی اجتهاد اوست و این اختلاف در فرعیات عقلیات
را احکام فقهیست چه اولی ذاهب بغایت ظاهر درین باب که فضیلت بر عزم و یقین در کار رفته و الاد و متفاوت دلایل
کلامیه حق یکیست چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز یکی نباشد و نیز الفاظ اجتهاد در احکام

آن

ان وتقلید غیر مجتهد را والتزام ان ورجوع ازان در محل خود مسطور است **ولا نکفر احدا من**
اهل القبلة اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند وبکتاب وسنت تمسک نمایند
وتلفظ شهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید لیکن مادام که التزام آن نکنند
یا لزوم در غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد وتا ممکن است توجیه واصلاح حال مسلمانان باید کرد ودر مبادرت بتکفیر
تغلیظ نباید کرد ودر حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید واگر وی در نفس الامر کافر نبود قایل بالفعل
کافر گردد وحکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آن کس مستحق لعنت نبود لعن او بقایل عاید گردد پس احتیاط در ترک لعن
وتکفیر باشد والله اعلم **ورسل البشر افضل من رسل الملائکة ورسل الملائکة افضل من عامة البشر**
وعامة البشر افضل من عامة الملائکة خواص بشر که انبیا ورسل اند فاضل تر اند از خواص ملائکه
که پیغمبران ودر میان ایشان باشند وعوام بشر که مراد بدان غیر انبیا از اولیا واتقیا فاضل تر اند از عوام ملایکه اما خواص
ملایکه فاضل تر اند از عوام بشر ودر اینجا اجماع است که اصلا خلافی دران نیست ودلیل بر افضلیت بشر از ملک
این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملایکه را بسجود آدم وسجود اعظم واظهر انواع خدمت است ومقتضای حکمت امر ادنی
است بخدمت اعلی وچون افضلیت آدم ثابت شد فضیلت تمامه انبیا بثبوت پیوست لعدم القایل بالفصل واین
سخن ازیشان بغایت غریب است حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که جنبت حکمتهای او را او داند
گاهی اعلی را امر کنند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود وحط کبر کند لیفعل ما یشاء ویحکم ما یرید با آنکه نزد مذهب
اهل سنت وجماعت رعایت حکمت نیز بر وی تعالی واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر معتزله
که قایل اند بافضلیت ملایکه ودلیل دیگر آنکه طاعات وعبادات وتحصیل کمالات با علایق وعوایق اشق واصعب است ودر
جزالت ثواب وجزمیت جزا اتم وادخل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزاع است دیگر
از علایق جسمانی وکدورت هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملایکه است ولهذا بعضی محققین بران رفته اند که حیثیت
مختلف ونزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت وشدت مجاهدت بشر افضل است واز جهت قرب بمبدا
ونزاهت وتجرد ونورانیت ملایکه وکمال انسان وترقی او درانست که بقرب ملایکه برسد وبملکوت اعلی ملحق گردد وما
اگر بجامعیت انسان ومظهریت او مر اسما وصفات الهی واستخلاف الهی تعالی مراد را نظر افتد جانب اجمع بنگرد وگفته اند
دلیل متعارض است ومسئله ظنی است یقین را بدان راه نیست والله اعلم با وجود آن اعتقاد باید که سید رسل محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم سید کاینات افضل کل مخلوقات است من الجن والانس والملائکة وهر که تفضیل انبیا بر ملائکه

چنانچه

انبیا بخصوص بر نبی ما ثابت است بحسب جمهور اهل سنت و جماعت نزد معتزله و بعضی شاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول
از امام اعظم ابو حنیفه کوفی در مسئله توقف و تردد داشت از جهت تعارض ادله و گویند که اول قایل بود بافضلیت ملک از
بشر و در آخر از ان رجوع کرد و بافضلیت بشر الله و منقول از قاضی ابو بکر باقلانی نیز توقف است باز امام تاج الدین
سبکی که از مشاهیر شافعیه است نقل کرده که وی گفته است اگر کسی مدت عمر وی بگذرد و در خاطرش
تفضیل انبیا بر ملایکه خطور نکند امید دارم که روز قیامت از ان سوال نکنند انتهی و بعضی گفته اند ظاهر در انست که مسئله
تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم و کرامات
الاولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بقدر مقدور معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی
و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود آید روا باشد
و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلا معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انواع اند بعضی
از انها پیش از بعثت وقوع یافته و انرا ارهاصات گویند و بعضی از بعثت و در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی
از انجمله آن وی که احیاء امت باشند بر جوی آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین
وی میکند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیاء امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را
در انجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیاء چنانچه غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی و امثال ایشان عبد الغنی
نابلسی رحمة الله علیه گفته است کرامات وی بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق انتهی مثل همین اوست شیخ الآفاق
و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشند مثل شق قمر و سلام حجر و سجده شجر مثلا و بعضی بر انند که حتی در
کرامت از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود و حق آنست که هر چه از نبی
بطریق معجزه صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار صحیح نیست هم
باختیار بود هم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت
است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و تا لوا کان شیخ محی الدین عبد القادر کثیر الدعوی یا کن بحق فی حق
و انچه منافی است دعوی نبوت است والا معاذ الله از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد و وجود کرامت
شرط ولایت نیست ولی باشد که هرگز از وی کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین است که الاستقامة
فوق الکرامة و حکمت در اظهار او در ابتدا ترغیب سالک و تکمیل یقین اوست تا در جد و اجتهاد و سلوک جست
و چالاک تر گردد و در انتها برای تربیت مریدان و ازاله تردد و انکار ایشان بود و خلاف اقسام خوارق

چهار

چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و تحقیق هست سحر و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه ترتب شفا بر علاج طب خارق عادت نگشت که نه چنین بود **ولا يبلغ الولي درجة الانبياء** هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد زیراکه انبیا معصوم اند از معاصی و مامون از غوایل و خوف خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامور اند بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالات که اولیا دارند و بالجمله فضیلت نبی از ولی امری یقینی مقطوع به است و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است صرح به العلماء و آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت بر نبوت نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب بحق است و استفاضت از جناب قدس وی و نبوت انبا و اخبار بخلق و افاضت کمالات بایشان و لابد آن نسبت شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است و بس و با وجود آن این سخن موهم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و قایل آن نیز معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر که گفته باشد **ولا يصل العبد الى حيث يسقط عنه الامر والنهي** بنده تا عاقل است بجایی نرسد که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید و صفای قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی بارتکاب کبایرش نگیرد و این سخن کفر و ضلالت است از خدا بیخبر اند که میگویند هرگاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گرفتن بران و عذاب کردن در مشیت اوست تعالی اگر خواهد بگیرد و با سقوط تکلیف صورت نه بندد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم در محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریع چیست تشریع برای آن است تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل کنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع عین ایجاب است و سقوط تکلیف با آن منافات دارد **والنصوص تحمل على ظواهرها** آیات و احادیث را بر ظاهر آن باید گذاشت و بلا ضرورت تاویل نکرد و تحقیق این مقام و شرایط تاویل

دعوا ر وسدم خواز آن در کتاب المعرفة بين الفرق والزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است بايد طلب کنند

واشد الموفق **والعدول عنها الى معان يدعيها اهل الباطن الحاد** یعنی

باطنیه و ملاحده که گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچ

کس بداند بی بنزد معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق الا بالتعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد

است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام از کجا ثابت شد

و حجة خیر معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرایع عبث و هم

ایشان میگویند بالا تر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را داده می‌اند

و بظواهر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال دین است

خذلهم الله و بعضهم اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با وجود آن در آن

رموز و اشارات هست که با ظاهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قصه او وقایع که میان

ایشان بوده بافته ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشاره به نفس قضیه روح و نفس نماید اند و صورتی دارد که

گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد بهان روح و نفس است و نیز فاخلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام

که در آن وادی مقدس براه ادب رود و نعلین خود را بکشد و پا برهنه باید و با وجود آن اشارتست

باخراج کونین و اسقاط آن از نظر در مقام قدس قرب و محبت مولی تعالی دا که اینجا نه وادی قدس است و نه موسی

و نعلین کرسی باده تر و نامعقول تر ازین نباشد نسال الله العافیة **وفي دعاء الاحياء للاموات**

وصدقتهم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مر مردگان را احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز

جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلب کنند

البته مغفور است سعد بن عباده را رضی الله عنه مادرش فوت کرد و از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد

فرمود آب داد که تشنگان را بهترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت هذا لام

سعد و در حدیث دیگر آمده است که الدعاء یرد البلاء و الصدقة تطفئ غضب الرب دعا رد بلا کند و صدقه آتش خشم الهی را

سرد گرداند یعنی از احیا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب

از مقبره آن قریه برگیرند از بهر فضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که حیات و نیز ثابت شود که نفس حفاظ و مدرسین و مغابر

محمود است و الله الموفق **والله تعالى يجيب الدعوات ويقضي الحاجات** حق سبحانه و تعالی بکرم و فضل

خوش قبول کنند و دعا بادبرآرنده حاجتهای بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور قلب و تضرع و زاری
بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را شرایط و موانع است و کد شرایط حضور قلب و اکل
حلال است و اشد موانع استبطاء و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط
و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و بالجمله دعا عبادت است الدعاء مخ العبادة همچنانکه
عبادات در اوقات مخصوصه باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد
فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم ای اخی دست از دعا کردن بدار که اجابت بازداشت چه کار
بس دعاها کان زیانست و وبال + از کرم می شنود شان ذوالجلال * مثلا زارعی در حضرت سلطان بیاید
و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن کاو زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در معنی اجابت
بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سر کردن او را می شکند منعش از آن عین مصلحت و محض لطف است
اگر بداند کاو زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیا سبب
و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین بابت و کسی که فهم عن الله و حصل الظن
الله حصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد ازینجاست که گفته اند العطاء من الخلق حرمان والمنع من
الله احسان و دعاء کافر مستجاب نیست و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعاء مظلوم
مستجاب است اگرچه کافر بود والله اعلم **ویجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر**
جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید با مام متقی متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت کلی
سنه از سنن موکده آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعه
و اجتماع و ایتلاف بود در جای دیگر نبود و نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود و بهتر والا هر که باشد
نماز بجماعت باید گزارد هر چند که فاسق بود بشرطی که فسق وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر ما یجوز به
الصلوة از قرآن یاد داشته باشد **ونری المسح علی الخفین فی الحضر والسفر**
اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز و گفته
اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبة الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر و عمر را فاضل
دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت
که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح خفین

روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه از آن پرسیده شد فرمود مسافر را سه شبانه
روز و مقیم را یک شبانه روز و بعد از این شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر فرموده است
که اگر دین و شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه به مسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است
و در شرع بر روی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه
رخصت است ولیکن جواز آن معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر
باشد **واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر** گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن و سبک داشتن کفر است اگر بغلبهٔ شهوت
و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره این
نوع بود که آن را هیچ نداند و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد و الا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است و اثم وی
کمتر از رست **والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر**
استهزاء و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است **والهزل بالكفر
كفر** اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق هزل کند یعنی آنکه معنی و مراد دار و دوا اعتقاد بدان کند کافر شود وجه
هزل موجب استخفافست و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هرچند داند
که آن کلمه کفر است زیرا که جهل در این باب عذر بود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است
اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا **ولا يحكم بكفر
السكران** مستی که زایل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و نه زبان می گوید اگر کلمه کفر
بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار نافذ
باشد فرق آنست که کفر در ذات از سیئه مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عذر ران تواند
بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی و روایتی از
ابوحنیفه کفر سکران کفر است **وتصديق الكاهن بما يخبر عن الغيب كفر**
کاهن که دعوای علم غیب کند تصدیق کردن و راست گو داشتن او را کفر است در حدیث آمده است که هر که پیش
کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردد دینی که محمد آورده است صلی الله علیه وسلم و کاهنان در
عرب بسیار بود و دعوی علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها بایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاهن است